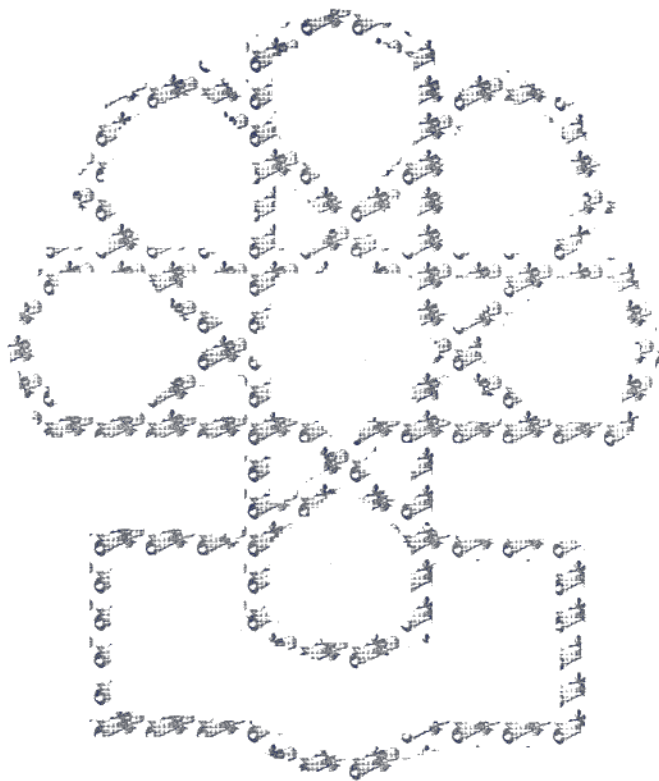


مفهوم متحول «امنیت ملی»

و مکانیسم‌های تأمین آن



معاونت پژوهشی

فروردین ۱۳۷۶

کار: دفتر مطالعات سیاست خارجی و امنیت ملی

این مطالعه به تقاضای حجت‌السلام والمسلمین جناب آقای دکتر
حسن روحانی نایب رئیس محترم مجلس و رئیس محترم کمیسیون
سیاست خارجی انجام شده است.

مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی

کتابخانه دو واحد اسناد و اطلاع‌رسانی مجلس شورای اسلامی

شماره: ۵۷۳۶

تاریخ: ۷۶/۳/۲۱

کد گزارش: ۱۵۰۲۲۲۶

مفهوم متحول «امنیت ملی» و مکانیسم‌های تأمین آن از سوی بازیگران
اصلی نظام بین‌المللی (دولت - ملت‌ها)

کد گزارش: ۱۵۰۲۲۲۶

فهرست مطالب

۲	مقدمه
۲	فصل اول - تعریف ماهوی «امنیت ملی» و مکانیسم‌های تأمین آن
۲	بخش اول: تعریف «امنیت ملی» و مؤلفه‌های آن
۷	بخش دوم: تعاریف و معانی «تهدیدات» امنیت ملی
	بخش سوم: مکانیسم‌های تأمین امنیت ملی از دیدگاه بازیگران اصلی نظام بین‌الملل
۱۱	[دولت - ملت‌ها]
۱۶	بخش چهارم: توجه «منشور ملل متحد» به امنیت ملی اعضای سازمان ملل
۱۹	فصل دوم: دکترین‌های «امنیت ملی» در دوران جنگ سرد (۱۹۴۵-۱۹۹۲)
۱۹	بخش اول: دکترین امنیت ملی «ایالات متحده» از دیدگاه «کسینجر» و «برژینسکی»
۲۴	بخش دوم: دکترین امنیت ملی «اتحاد جماهیر شوروی» از «لنین» تا «گورباچف»
۲۶	بخش سوم: مبانی استراتژی امنیت ملی از دیدگاه کشورهای «جنوب»
۳۰	فصل سوم - تحول مفهوم امنیت ملی در عصر نوین نظام بین‌الملل (پس از خاتمه دوران جنگ سرد)
۳۰	بخش اول: مروری بر روند تحولی مفهوم امنیت ملی
	بخش دوم: نظام بین‌الملل و امنیت ملی کشورهای «شمال - جنوب» در دوران جدید پس
۳۳	از جنگ سرد
۳۳	الف - امنیت ملی کشورهای «شمال» در پی تحولات نظام بین‌المللی
۳۶	ب - تحولات امنیت ملی کشورهای «جنوب» در دوران جدید پس از جنگ سرد
۳۹	بخش سوم: وضعیت سیاسی، نظامی و اقتصادی کشورهای «جنوب»
۳۹	الف - در دوران جنگ سرد
۴۱	ب - پس از جنگ سرد
۴۲	نتیجه‌گیری
۴۳	فهرست منابع و مآخذ

نظام بین‌الملل در دههٔ اخیر شاهد یکی از مهم‌ترین تحولات خود بوده است. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی [سابق] در سال ۱۹۹۲ میلادی به عنوان تنها رقیب نظامی «ایالات متحده آمریکا» به مناقشات دوران جنگ سرد بین دو ابرقدرت به شیوهٔ خاص بلوکی آن پایان داد و سیستم دو قطبی را که تا چندین دهه به عنوان نظام اجتناب‌ناپذیر جهانی بر ملل جهان تحمیل شده بود، از بین برد. تا پیش از فروپاشی آن سیستم، کشورهای جهان «امنیت ملی» خود را در بستر «جهان دو قطبی» و تحت تأثیر پیامدهای آن تعریف کرده و معادلات خود را بر این اساس استوار می‌کردند اما بعد از فروپاشی این سیستم شرایط جدیدی در عرصهٔ جهانی به وقوع پیوسته که بازیگران نظام بین‌الملل هر کدام به نحوی از آن متأثر شده‌اند.

با توجه به این‌که امروزه هیچ کشوری در خلأ عمل نمی‌کند، تغییر و تحولات در نظام بین‌الملل چه در شکل و چه در محتوا تأثیر مستقیمی بر عملکرد و امنیت تمام کشور خصوصاً کشورهای «جنوب» دارد. پرسش اصلی در این تحقیق عبارت است از این‌که آیا فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و شروع دوران جدید بعد از جنگ سرد؛ امنیت ملی کشورها را نسبت به دوران جنگ سرد متحول کرده است یا خیر؟ و در صورت تحول، اوضاع امنیتی کشورها در شرایط نوین جهانی چگونه است؟

در پاسخ به این سؤال، دو فرضیه مورد آزمون قرار می‌گیرد که تأیید یا رد آن می‌تواند مبین اوضاع امنیتی کشورها (به ویژه کشورهای جنوب) در دوران بعد از جنگ سرد باشد:

- ۱- تحولات جدید نظام بین‌الملل بعد از فروپاشی سیستم دو قطبی موجب شده است تا گرایش در امنیت ملی کشورهای «جنوب» با اولویت سطح داخلی و سپس منطقه‌ای نسبت به سطح بین‌المللی تنظیم شود؛
- ۲- پایان جنگ سرد موجب افزایش گرایش کشورهای جهان به حوزه‌های غیر نظامی امنیت (سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی) نسبت به حوزه‌های نظامی شده است.

در این تحقیق قبل از بحث و بررسی پیرامون شرایط جدید امنیتی کشورهای «جنوب» در دوران بعد از جنگ سرد ابتدا شرایط و اوضاع امنیتی کشورهای «شمال» و «جنوب» را در دوران جنگ سرد در جهت تأیید عکس فرضیه‌ها مورد مطالعه قرار می‌دهیم و سپس راه‌بردهای امنیتی کشورهای «شمال» و «جنوب» را در دوران جدید مورد مطالعه قرار خواهیم داد.

فصل اول - تعریف ماهوی «امنیت ملی» و راه‌کارهای تأمین آن

بخش اول: تعریف «امنیت ملی» و مؤلفه‌های آن

«امنیت»^۱ که به عنوان «ایمن بودن و فراغت از خطر و اضطراب و تشویش»^۲ تعبیر شده از نیازهای اصلی و اساسی انسان‌هاست. «مازلو»^۳ ضمن اولویت‌بندی نیازهای بشری به ترتیب اهمیت بلافاصله پس از

1. Security.

2. "Oxford Advanced Learner's Dictionary", AS. Hornby, (Fourth Edition), (Oxford University Press, 1994), P.1143.

۳. «مازلو» یکی از صاحب‌نظران برجسته در رشته «علوم اجتماعی» که «هرم نیازهای انسانی» از مهمترین کارهای علمی وی محسوب می‌شود.

۵- شکوفایی

۴- احترام از جانب دیگران و غربت نفس

۳- تعین عاطفی و دوستی با دیگران

۲- ایمنی و امنیت اجتماعی

۱- نیازهای اولیه (هوا، غذا، مسکن و پرشای)

نیازهای اولیه (شامل هوا، غذا، مسکن و پوشاک) نیاز به امنیت را مطرح می‌سازد و سایر نیازهای انسانی را علی‌رغم ضرورت غیر قابل انکار آنها در اولویت‌های بعدی آورده است.

تلاش برای امحا و یا حداقل کاهش عوامل ایجاد ناامنی و تقویت احساس «امنیت» محدود به «انسان» نیست، بلکه جوامع سیاسی و کشورها نیز به مثابه مجموعه‌ای مرکب از افراد، نیاز مشابهی را در سطح ملی احساس می‌کنند. از همین رو همزمان با تولد «دولت» در قرن هفدهم میلادی و در نتیجه علاقه‌ای که این موجود نوظهور به «بقای ملی»^۱ داشت، مقوله «امنیت ملی» نیز شکل گرفت و از آن زمان تاکنون توانسته است اهمیت خود را به عنوان یکی از محورهای ثابت مورد توجه سیاستمداران و رهبران نظامی و نیز مسائل عمده ادبیات سیاسی و نیز کارشناسان روابط بین‌الملل حفظ کند.^۲

تعریف «امنیت ملی» از دیدگاه نخبگان سیاسی

«نظامی حاکم بر کشورهای مختلف، تعاریف مختلفی دارد؛ برای کشورهایی که در صدد افزایش قدرت و موقعیت خویش در صحنه منطقه‌ای و بین‌المللی تلاش دارند، «امنیت ملی» به معنای توانایی در وادار کردن سایر کشورها به خصوص «همسایگان» به همکاری و عمل کردن بر طبق تقاضاها و اهداف منطقه‌ای و بین‌المللی آنهاست. «امنیت ملی» از دیدگاه این دسته از کشورها به معنی حفظ منطقه نفوذ، تسلط بر مناطق استراتژیک، راه‌های آبی و مواصلاتی مهم بین‌المللی است.»

«عده‌ای «امنیت ملی» را نماد ابهام آمیزی که اصلاً ممکن نیست دارای معنای دقیق باشد،^۳ می‌دانند و گروه دیگر معتقدند: «امنیت واژه‌ای است که معانی بسیاری دارد»،^۴ گروهی هم استدلال می‌کنند که «امنیت ملی» را نمی‌توان به طور کلی تعریف کرد، بلکه تنها در مواردی مشخص می‌توان آن را تعریف کرد.^۵

با این وجود مروری به برخی از رایج‌ترین تعاریف موجود پیرامون امنیت ملی از دیدگاه‌های مختلف که هر یک دربرگیرنده برخی از مؤلفه‌های این مفهوم می‌باشد، این امکان را فراهم می‌دهد تا پس از تلفیق و تجمیع تعاریف مورد بررسی بتوان به تصویری روشن و درکی کافی (و نه الزاماً کامل) از مفهوم «امنیت ملی» رسید.

دایرة‌المعارف علوم اجتماعی، «امنیت ملی» را به معنای توان یک ملت در حفظ ارزش‌های داخلی از تهدیدات خارجی آورده است.^۶

سازمان ملل متحد در پژوهشی تحت عنوان «مفاهیم امنیت»، امنیت ملی را در وضعیتی می‌داند که در آن «کشورها احساس هیچ‌گونه خطر حمله نظامی، فشار سیاسی یا اقتصادی نکرده و می‌توانند آزادانه گسترش و توسعه خویش را تعقیب کنند».^۷

در ادبیات روابط بین‌الملل نیز امنیت غالباً به معنی «احساس آزادی کشور در تعقیب اهداف ملی و فقدان

1. National Survival.

2. Don Hellrige Land, John Sloenm, "Organization Behavior", (Newyork: West Publishing Co. 1976), P. 252.

3. Arnold Wolfers, "Discord and Collaboration Essays on International Politics", Baltimore: John Hopkins University Press, 1962, P.P. 147.

4. Alastair Buchan, "War in Modern Society", (London: Collins, 1993), P. 24.

۵. هلگه‌هافندرون، "معنای امنیت: نظریه پردازی و ایجاد قواعد در زمینه امنیت بین‌المللی" ترجمه علیرضا طیب، سیاست خارجی، ش ۴، (زمستان ۱۳۷۱)، ص ۴.

6. Disills David (ed), "International Encyclopedia of Social Science", (U.S. Mcmillan, 1963), P. 40.

7. "Concepts of Security", Study Series, NO.14, U.N Publication, 1986, P. 2.

ترس و خطر جدی از خارج نسبت به منافع حیاتی و اساسی کشور^۱ آمده است: فرهنگ اصطلاحات روابط بین الملل امنیت ملی را به عنوان «حالتی که ملتی خارج از تهدید از دست دادن^۲ تمام و یا بخشی از جمعیت، دارایی و یا خاک خود بسر می برد»، توصیف می کند.^۳

«والتر لیپمن» از نخستین کسانی است که کوشید تعریف روشنی از این مفهوم ارائه دهد، وی امنیت ملی را «توانایی یک ملت برای پاسداری از ارزش های خود در برابر تهدیدات خارجی» می داند و اعتقاد دارد «زمانی یک ملت امنیت دارد که مجبور نباشد برای پرهیز از جنگ منابع مشروع خود را قربانی کند و در صورت مواجه شدن با هرگونه تهدیدی برای حفظ این منابع، توانایی وارد شدن در جنگ را داشته باشد.^۴

در تعریف دیگری آمده است: اگر امنیت دال بر وضعیتی باشد، آن وضع حداقلی از نظم و ثبات است.^۵ در تعریف دیگری «لیپمن»، امنیت ملی را به معنی توانایی جامعه در حفظ و بهره گیری از فرهنگ و ارزش هایش آورده است.^۶

«ریچارد لونتال» آلمانی با گسترده تر کردن دامنه تعریف، امنیت را علاوه بر «فقدان تهدید نظامی یا حفاظت از ملت در برابر براندازی یا حمله نظامی، پایداری از حق تعیین سرنوشت سیاسی و اجتماعی ملت» نیز می داند.^۷ «برژینسکی» سیاستمدار امریکایی که از سیاست گذاران امنیت ملی ابرقدرتی مانند «ایالات متحده» است، در اوج دوران جنگ سرد یادآور شد: «نقطه شروع کنکاش در باب امنیت ملی باید با شناسایی صحیح ماهیت تغییرات عصر ما قرین باشد، وی می گوید چهار انقلاب مرتبط با هم دنیای معاصر را دستخوش تحول کرده است: انقلاب سیاسی، انقلاب اجتماعی، انقلاب اقتصادی و انقلاب نظامی، تأثیرات مشترک این چهار انقلاب تا کنون به طور عمیقی بر نظام جهانی و ثبات موازنه نظامی بین «امریکا» و «شوروی» چهره نمایانده است و تأثیرات این چهار انقلاب در سال های آینده ابعاد گسترده تری خواهد یافت.^۸

با اندک دقت و تعمقی در تعاریف مشابه می توان دریافت به رغم اختلاف نظرهای موجود میان صاحب نظران درباره مفهوم، دایره، شمول و مؤلفه های اصلی امنیت ملی، آنان در زمینه ضرورت «حفظ وجود خود»، به عنوان رکن اصلی «امنیت ملی» اجماع نظر دارند.

برخی از صاحب نظران مقصود از «خود» را «حفظ چهار پدیده و ارزش» می دانند:

- ۱- حفظ جان مردم؛
- ۲- حفظ تمامیت ارضی؛
- ۳- حفظ سیستم اقتصادی و سیاسی؛
- ۴- حفظ استقلال و حاکمیت کشور.^۹

ویژگی مشترک این چهار مؤلفه اساسی وجود «امنیت ملی» در آن است که زمامداران و عموم مردم فارغ از گرایش های فردی، گروهی، طبقاتی و سیاسی خود در مورد اهمیت، ضرورت حفظ و تلاش برای رفع

۱. حمید بهزادی، اصول روابط بین الملل و سیاست خارجی، (تهران، دهخدا، ۱۳۶۷)، ص ۱۰۴.

۲. غلامرضا بابایی، فرهنگ اصطلاحات روابط بین الملل، (تهران، نشر سفیر، ۱۳۶۹)، ص ۵۱.

۳. مفهوم «امنیت ملی»، ترجمه همشهری، ۱۳۷۲، ۲، ۹.

4. Robert McNamara, the Essence of Security: Reflection in Offence, (New York: Harper and Row Publishers, 1986), P.140

5. Stephen Climbath, "National Security Strategy", (New York, Prager, 1984), P. 24

۶. هلگا هافندرون، پیشین، ص ۴.

۷. زیگنور برژینسکی، در جستجوی امنیت ملی، ترجمه ابراهیم حبیبی، (تهران، نشر به سفیر، ۱۳۶۹)، ص ۳.

۸. حمید بهزادی، پیشین، ص ۱۰۱.

تهدید و عدم مصالحه بر سر این مؤلفه‌ها در حد توان و امکان، اتفاق نظر کامل دارند و برخلاف موارد دیگر که اختلاف نظر‌ها، تفاوت‌ها و تعارض منافع موجبات انشقاق و گروه‌بندی‌های داخلی را فراهم می‌آورد، در حفظ «خود» به معنای فوق، یکپارچگی و انسجام کامل مشاهده می‌شود. اهمیت امنیت ملی در این معنا به حدی است که اغلب اندیشمندان ضرورت وجودی و فلسفه تشکیل دولت را به رغم تمامی قیودی که بر پای آزادی‌های بی‌حد و حصر فردی می‌نهد در پاسداری از حریم امنیت لازم دانسته‌اند.

آنچه تا کنون اشاره شد تعریف «امنیت ملی»^۱ از دیدگاه نخبگان حاکم بر کشورهای مختلف و تعریف ماهوی آن از نظرگاه نظریه پردازان سیاسی بود، اما در خصوص «تئوری امنیت ملی» لازم است به مؤلفه‌های امنیت ملی و دامنه آن و سپس به وجوه آن نیز اشارات مختصری شود:

مؤلفه‌های امنیت ملی

مؤلفه‌های امنیت ملی^۲ دارای دامنه گسترده‌ای است، و آن عبارت‌اند از:

- ۱- ملاحظات سیاسی؛
- ۲- ملاحظات نظامی؛
- ۳- ملاحظات ژئوپولیتیکی؛
- ۴- ملاحظات اطلاعاتی؛
- ۵- ملاحظات اجتماعی؛
- ۶- ملاحظات صنعتی و عملی؛
- ۷- ملاحظات از منظر سازمان ملل متحد.

تئوری امنیت ملی

۸ وجوه تئوری «امنیت ملی» نیز می‌تواند به شرح زیر باشد:

- الف- وجه «عینی» که بیانگر شرایط و اوضاع و احوال سیستم داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی است؛
 - ب- وجه «ذهنی» که عبارت است از احساس «امنیت».
- ۹ بنابراین هر تعریف جامع و کاملی از تئوری «امنیت ملی» می‌بایست دو وجه مذکور را در خود داشته باشد. حال با فرض پذیرش این دو وجه در تعریف امنیت ملی، پنج نوع «تبعات» از آنها ناشی می‌گردد:
- ۱- «انسان» موجودی است «چند وجهی» و به تبع آن «جامعه» نیز چند «وجهی» خواهد بود؛
 - ۲- امنیت فقط به کارگیری قوه «قهریه» نیست؛
 - ۳- کشورهای بر اساس هماهنگی اهداف و منافع خود، استراتژی «سیاست امنیتی» خود را طراحی می‌کنند که در این صورت ممکن است تعارض منافع با دیگران پیدا کنند.
 - ۴- تعریف امنیت تعریفی «سیاسی» است نه «نظامی»؛
 - ۵- در نظام بین‌الملل بایستی با ایجاد روحیه «اعتماد متقابل»، اقدامات «مشترکی» انجام داد نه اقدامات «قهراًمیز» و «کینه توزانه».

۱۰ از آنجایی که «امنیت ملی» مرتبط با مفاهیمی نظیر «منافع ملی»، «اهداف ملی»، «قدرت و توان ملی» است، لذا بایستی به ارتباط این عناصر و مفاهیم با «امنیت ملی» نظری بیافکنیم. امنیت ملی از این لحاظ دارای ۲

1. National Security.

۲. محبت مؤلفه‌های امنیت ملی، ترجمه بخش‌هایی از مقاله S.Neil Macfarlane استاد دانشگاه ویرجینا و رئیس مرکز مطالعات روسیه و اروپای شرقی Third World Quarterly, Vol. 12, No. 1, (Jan. 1990), P.1-20. Passim. در این دانشگاه است، رجوع کنید به:

شاخصه اصلی خواهد بود:

الف - چند «وجهی» بودن آن، یعنی علاوه بر بعد نظامی، دارای ابعاد «سیاسی»، «اقتصادی»، «اجتماعی» و حتی «انسانی» می باشد؛

ب- دومین شاخصه مهم «امنیت ملی» عبارت از تأثیر متقابل عوامل داخلی و خارجی امنیت بر یکدیگر است. از این شاخصه دو نتیجه حاصل می شود:

۱- امنیت «داخلی» یک کشور به امنیت «ملی» نام گذاری شده ولی در سطح «کلان»، وابسته به امنیت بین المللی خواهد بود؛

۲- از این زاویه دید «امنیت ملی» برای ادامه حیات و بقای خود باید براساس اصل «برابری» مبتنی باشد. با توجه به شاخصه های امنیت ملی، پی به ارتباط متقابل امنیت ملی و بین المللی خواهیم برد. اما «امنیت بین المللی» را باید براساس امنیت «کل جهان» سنجید و «امنیت ملی» را در داخل این چارچوب. بنابراین اگر امنیت اجزای جامعه «بشری» تضمین گردد، و اگر هماهنگی نه متضاد و در تعارض با امنیت بین المللی نباشد، پس امنیت «بشریت تمام جهان» به خودی خود در سطح داخلی، منطقه ای و بین المللی تضمین می گردد که البته باید اذعان نمود که چنین تعریف و دیدگاهی از «امنیت ملی» چالش هایی فراوان دارد که از حوصله بحث حاضر خارج است. X

خصوصیات و ویژگی های «امنیت ملی»

در ادامه مبحث «تئوری امنیت ملی»، به خصوصیات و ویژگی های «امنیت ملی» می رسیم، و آن عبارت اند از:

۱- امنیت امری است «نسبی»؛

۲- امنیت پدیده ای است «ذهنی»؛

۳- بین «امنیت» و «قدرت»^۱ رابطه ای منطقی و همیشگی جود دارد.

در خصوص نسبی و ذهنی بودن امنیت، می توان به شرایط «زمانی»، «مکانی»، دیدگاه «نخبگان سیاسی کشورها» و شرایط «بین المللی» توجه داشت که همه این ها بر «امنیت» اثر می گذارند و آن را متحول می سازند. در مورد ذهنی بودن پدیده «امنیت»، تمامی مسائل حول محور «اعتماد»، «تفاهم» و «اقدامات متقابل اعتماد برانگیز» دور می زند.

مفهوم «امنیت ملی» ارتباط تنگاتنگی با مفاهیمی همچون «منافع ملی»، «اهداف ملی»، «قدرت» و «توان ملی» دارد. و در همین راستاست که کشورهای مختلف در مقاطع گوناگون، سیاست های خاصی را برای حفظ «امنیت ملی» و تبیین جایگاه خود در نظام بین الملل بر می گزینند:

۱- سیاست انزوای طلبی؛

۲- سیاست بیطرفی؛

۳- سیاست عدم تعهد؛

۴- سیاست امنیت جمعی و سازمان های بین المللی [سازمان ملل متحد]؛

۵- سیاست امنیت جمعی و سازمان های نظامی منطقه ای [ناتو و ورشوی سابق]؛

۶- دیپلماسی؛

۷- توسل به زور.

1. Power

از آنجایی که مفهوم امنیت ملی از یک کشور به کشور دیگر - بر حسب تعریفی که آن کشور از منافع ملی حیاتی خود دارد - متفاوت خواهد بود، پس قلمرو امنیت ملی کشورها نیز متفاوت و نهایتاً گاهی متعارض با منافع سایر کشورها در می آید. بر این اساس است که کشورها برای حفظ امنیت ملی خود - بر حسب زمان و مکان - قائل به اولویت‌های ذیل می‌شوند:

- ۱- حفظ تمامیت ارضی؛
- ۲- حفظ جان و مال مردم؛
- ۳- حفظ سیستم سیاسی و اقتصادی؛
- ۴- حفظ استقلال و حاکمیت کشور. ^۱

بخش دوم: تعاریف و معانی «تهدیدات» امنیت ملی

از آنجایی که «دولت‌ها» در نظام بین‌الملل سعی دارند تا ضمن تأمین «امنیت ملی»، آن را بهبود بخشند، لذا در این بخش سعی می‌شود تا با ترسیم چارچوب و الگوی نظری مناسب به مطالعه «تهدیدات» امنیت ملی واحدهای اصلی نظام بین‌الملل (دولت - ملت‌ها) ^۱ به ویژه کشورهای جنوب پرداخته شود. در بخش نخست تعاریف گوناگونی از امنیت ملی ارائه گردید، در این بخش به تعاریف و معانی «تهدیدات» علیه امنیت ملی اشاره می‌شود.

۱- تعاریف تهدیدات

تهدید ^۲ مفهومی به کلی انتزاعی است؛ ^۳ تعیین زمان و چگونگی مورد تهدید واقع شدن «امنیت ملی» به سادگی امکان‌پذیر نیست. اما تا اندازه‌ای می‌توان مشخص کرد که چه عوامل و مسائلی می‌توانند امنیت ملی یک کشور را تهدید کنند. ولی همیشه پاسخ به این که کشور مورد نظر در شرایط ویژه زمانی در معرض کدام یک از آن عوامل و مسائل تهدیدآمیز قرار دارد، آسان نیست. هر کشور در طول حیات خود با خطرات و تهدیدات بی‌شماری روبه‌رو می‌شود، اما همه آنها را نمی‌توان تهدیدهایی دانست که امنیت ملی آن کشور را به خطر انداخته‌اند، پس ملاک و معیار برای تعیین تهدیدات چیست؟ ^۴

«برخی می‌گویند: «هرگونه تجاوز به حق مالکیت دولت‌ها در اداره امور داخلی و خارجی آنها، تهدید در برابر امنیت ملی آن کشورها به شمار می‌آید». بایستی اعتراف کرد که این شاخص با دشواری‌هایی نیز همراه است، زیرا عمل تعیین این امر که حق «حاکمیت» کشور چه زمانی مورد تجاوز قرار می‌گیرد، دشوار است. ^۵

«برخی دیگر تهدیدات امنیت ملی را به تهدیداتی اطلاق می‌کنند که «اهداف و ارزش‌های حیاتی» یک کشور را به گونه‌ای در معرض خطر قرار می‌دهند. در این تعریف نیز لازم است ابتدا اهداف و ارزش‌های حیاتی یک کشور تعریف شود، زیرا آن دسته از تهدیداتی که متوجه اهداف «غیرحیاتی» کشورها باشند، تهدیدات امنیت ملی به شمار نمی‌روند. ناگفته نماند که حیاتی و غیرحیاتی بودن اهداف امری به کلی «نسبی» و «ذهنی» است، به این معنا که ممکن است برای برخی از کشورها اهداف «حیاتی» باشد، و برای برخی دیگر همان اهداف «غیرحیاتی» تصور شوند. نتیجه می‌گیریم که تفاوت دیدگاه کشورها نسبت به اهداف و ارزش‌های حیاتی،

1. Nations States.

2. Threat

۳. سید علی قادری، مجموعه مقالات سمینار تحول مفاهیم، (تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه ۱۳۷۰)، ص ۲۰.

تأثیر مستقیمی بر استنتاج آنها از تهدیداتی که متوجه امنیت ملی آنهاست، خواهد داشت. همان گونه که بیان شد، بخاطر انتزاعی بودن مفهوم «تهدید» تعریف آن به سادگی امکان پذیر نیست، به نظر می رسد که اگر این مفهوم با متغیرهایی همچون اهمیت و منابع تهدید آورده شود، بهتر درک خواهد شد. بیش از ذکر و توضیح این متغیرها لازم است تا نقش و اهمیت «برداشت»^۱ و «سوء برداشت»^۲ از «تهدید» تشریح شود.

۲- برداشت و سوء برداشت از تهدیدات

پیش از این بیان کردیم که تصور تهدید و احساس ناامنی امری به کلی «ذهنی» و «روانی» است و جنبه «روانشناسی» آن بسیار جدی می باشد. بر همین اساس مبحث «برداشت» و «سوء برداشت» در ادبیات «امنیت ملی»، جایگاه ویژه ای دارد.^۳ از آنجایی که درک «تهدید» فرایند پیچیده ای است و از رفتار دیگران ناشی می شود، لذا درک تهدید همیشه نمی تواند بر پایه حقایق و واقعیت های موجود مبتنی باشد. بدین لحاظ این درک به «درک نادرست» و یا «سوء برداشت» از تهدیدات می انجامد و حتی می تواند نتایج زیانباری را برای کشورها به دنبال آورد.

متغیرهای گوناگونی در فرایند درک تهدیدات مؤثر می باشند، عدم توجه به آنها به سوء برداشت از تهدیدات خواهد انجامید:

الف - نخستین متغیر و شاید مهمترین آنها، بعد «روانشناختی»^۴ قضیه است. در این بعد، نظام های عقیدتی، ارزش ها و انگیزه ها و منافع افراد و گروه های تصمیم گیرنده بسیار اهمیت دارد؛

ب- یکی دیگر از متغیرها بعد «تاریخی کشورها» است. در این بُعد، درک اهداف، منافع و سیاست های یک کشور بدون توجه به این متغیر امکان پذیر نیست. تأکید بر اهداف تاریخی گذشته می تواند به انسجام ملی بیانجامد و گاهی ممکن است به تولد تصورات «کلیشه ای» از تهدیدات منجر گردد. در چنین شرایطی کشور در اولویت گذاری میان تهدیدات دچار اشتباه می شود و زمینه ضرر و زیان را برای خود فراهم می سازد؛

ج- سومین متغیر، بعد «ژئوپولیتیکی» و «ژئواستراتژیکی» کشور است. موقعیت «جغرافیایی» و «استراتژیکی» یک کشور عامل کلیدی در امنیت یا ناامنی آن به شمار می آید؛

د- متغیر دیگر، همانا میزان «آسیب پذیری داخلی» کشورهاست که یکی از جنبه های بارز این آسیب پذیری داخلی بعد «اجتماعی و فرهنگی» کشورهاست.

ه- متغیر مؤثر دیگر در درک تهدیدات، «موازنه قوا»^۵ است. این متغیر بطور منطقی از تشنج های ذاتی و تاریخی روابط کشورهای یک منطقه ریشه گرفته است.

و- متغیر دیگر در درک تهدیدات، نظام «اعتقادی» و «ارزش های حاکم بر کشورهاست». ارزش ها چارچوب خاصی را مشخص می کنند که خود معیاری را برای ارزیابی رویدادهای بین المللی فراهم می سازد؛

د- شاخصه دیگر بُعد «ساختاری نظام سیاسی» هر کشور است. به طور عمده «نخبگان» و سازمان «بوروکراسی» هر کشور در زمینه «امنیت ملی» تصمیم گیری می کنند، در نتیجه می توان انتظار داشت که منافع و اهداف نخبگان و هیئت حاکمه بر درک از چگونگی و ارزیابی تهدیدات اثر بگذارد.

1. Perception.

2. Misperception.

3. Al-Mashat, National Security in the Third World, (U.S.A., West View Press, 1985), P.1-6 Passim

4. Psychological.

5. Balance of Power.

۳- ماهیت تهدیدات

چون «امنیت ملی» مفهومی همه جانبه است، و ابعاد گوناگون امنیت یک کشور را در بر می‌گیرد، تهدیدات امنیت ملی نیز می‌تواند دارای ماهیت گوناگونی باشد. امروزه در کنار تهدیدات «نظامی» می‌توان از تهدیدات «غیرنظامی» نیز نام برد. در این بحث سعی می‌شود تهدیدات را به دو گونه «نظامی» و «غیرنظامی» مورد بررسی قرار دهیم.

با فروپاشی «اتحاد جماهیر شوروی» و زوال تدریجی اهمیت «نظامی‌گری» در اندیشه محققین، تقسیم‌بندی نوینی زیر عنوان «تهدیدات به کلی سیاسی»^۱ و «تهدیدات کمتر سیاسی»^۲ مطرح شده است.^۳ به همین منظور در ادامه این بحث، تقسیم‌بندی ماهیت تهدیدات بر اساس موضوعات سیاسی، نظامی، اقتصادی، زیست محیطی و فرهنگی و اجتماعی صورت می‌گیرد:

الف- تهدیدات سیاسی

منظور هر گونه تهدیدی است که بدون در نظر گرفتن منبع آن، امنیت ملی یک کشور را از لحاظ «سیاسی» با خطر روبه‌رو سازد که برای نمونه می‌توان به بحران «هویت» و «مشروعیت»، اشاره کرد. این موارد از مهم‌ترین تهدیدات سیاسی هستند که امنیت ملی کشورها- به ویژه کشورهای در حال توسعه - را با خطر روبه‌رو ساخته‌اند، هر چند تهدیدات سیاسی به طور معمول بر ضد ایدئولوژی و نظام حقوقی یک کشور متمرکز می‌شوند، اما در برخی موارد با فتنه‌انگیزی - برای تقسیم یک کشور - حتی شالوده فیزیکی کشورها را نیز به خطر انداخته‌اند.^۴

ب- تهدیدات اقتصادی

این دسته از تهدیدات با توجه به افزایش اهمیت ابعاد «اقتصادی» در روابط بین‌الملل و سیاست بین‌الملل از اهمیت روزافزونی برخوردار است. برای بسیاری از کشورها «رفاه اقتصادی» به یک هدف «حیاتی» تبدیل شده است، بنابراین هر تحول اقتصادی به مثابه تهدیدی علیه امنیت ملی این دسته از کشورها تلقی می‌گردد. حتی برای آن دسته کشورهایی که «رفاه اقتصادی» را در زمره اهداف حیاتی نمی‌دانند، از تحولات و دگرگونی‌های اقتصادی به عنوان عناصر تهدیدآمیز بر علیه امنیت ملی غافل نیستند.^۵

تهدیدات اقتصادی را می‌توان با شاخصه‌هایی نظیر سقوط ارزش پول ملی کشورها، کمبود منابع و مواد اولیه، نفوذ شرکت‌های چند ملیتی و غیره شناسایی کرد. البته بایستی اذعان داشت که غالباً هدف تهدیدات اقتصادی همانند تهدیدهای سیاسی و یا نظامی بطور مستقیم متوجه تغییر ایدئولوژی و یا اساس فیزیکی یک کشور نیست بلکه غالباً متوجه تغییر رفتار کشور مفروض است.^۶

ج- تهدیدات اجتماعی و فرهنگی

فرهنگ و ارزش‌های مشترک از عوامل پایدار قوام هر کشوری است. با چنین برداشتی، عواملی که به تضعیف یا نابودی این ارزش‌ها و فرهنگ مشترک می‌انجامد، باید جز تهدیدات «اجتماعی و فرهنگی» امنیت ملی تلقی شوند، ویژگی که این نوع تهدیدات را از دیگر تهدیدات امنیت ملی متمایز می‌سازد، عامل

1. High Politics Threats.

2. Low Politics Threats.

3. Bahadur Aminian, Evolution of National Security Concept, (Rawalpindi NDC, 1991), P.2.

۴. سید حسین سیف‌زاده، جزوه درسی توسعه و نوسازی سیاسی، مقطع کارشناسی ارشد، (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۷) و پیشه‌ور، جزوه درسی توسعه و نوسازی سیاسی و جزوه درسی سیاست بین‌الملل، مقطع کارشناسی ارشد، (تهران، دانشگاه آزاد اسلامی واحد مرکز، ۱۳۷۳).

5. Multhiah Alayappa, The National Security of Developing States, (Malaysia, ISIS, 1987), p.12.

6. Ibid.

فراگیری و تداوم آن است. برای نمونه می توان از «اعتیاد»، «تهاجم فرهنگی بیگانه»^۱ «تغییرات سریع و بی‌رویه جمعیتی»، شیوع حاکمیت روحیه «قوم‌گرایی» شدید در جوامع چند قومی، به عنوان تهدیدات اجتماعی و فرهنگی اشاره کرد.^۲

د- تهدیدات نظامی

تهدیدات نظامی به جهت وجود تجاوز فیزیکی از جدی‌ترین تهدیدات محسوبند. تهدیدات نظامی طیف گسترده‌ای را در بر می‌گیرند که می‌تواند امنیت ملی یک کشور را به خطر افکند، «شورش»، «تجزیه طلبی»، «شرارت‌های منطقه‌ای»، «سطوح مختلف جنگ» و «مداخلات نظامی خارجی» از این نمونه‌اند.^۳

ه- تهدیدات زیست محیطی^۴

به تازگی در ادبیات مربوط به امنیت ملی، گرایشی به وجود آمده است که از «مسائل و معضلات زیست محیطی» به عنوان تهدیدات نوینی علیه «امنیت ملی» یاد می‌کند، آلودگی هوا، باران‌های اسیدی، انقراض گونه‌هایی از موجودات زنده، انهدام تالاب‌های طبیعی، مسائل محیط زیستی دریاها و اقیانوس‌ها، انهدام تدریجی جنگل‌ها، آثار و پس‌مانده‌های آزمایشات اتمی و غیره به عنوان مهم‌ترین موضوعات تهدیدات «زیست محیطی» می‌باشند.^۵

۴- منابع تهدیدات

منابع تهدیدات می‌تواند به دو شکل «داخلی» و «خارجی» تقسیم‌بندی شود:

الف - تهدیدات داخلی

نظام‌های سیاسی علاوه بر تهدیدات خارجی در داخل نیز با تهدیداتی مواجه هستند. بر همین اساس وجود «امنیت داخلی» یکی از ابعاد با اهمیت «امنیت ملی» به شمار می‌آید. مهم‌ترین تهدیدات «داخلی» علیه امنیت ملی نظام‌های سیاسی عبارت‌اند از:

- ۱- گروه‌های سیاسی مخالف که در پی سرنگونی نظام‌های حاکمند؛
- ۲- گروه‌های قومی، نژادی و زبانی، و دینی که در صدد جدایی طلبی هستند؛
- ۳- قدرتمندان اقتصادی در صورتی که در صدد قبضه کردن قدرت سیاسی برآیند؛
- ۴- نیروهای مسلح چنانچه در صدد قیام علیه نیروی سیاسی برآیند؛
- ۵- اشراک.^۶

ب - تهدیدات خارجی

به طور سنتی، تهدیدات «خارجی» اصلی‌ترین تهدیدات برای «امنیت ملی» به شمار می‌آیند. اشکال تهدیدات خارجی می‌تواند شامل:

- ۱- شکل نظامی [اشغال کامل نظامی، جنگ محدود، تجاوزات مرزی، بمباران مراکز استراتژیکی، خراب‌کاری، جاسوسی و غیره...];
- ۲- مشکل اقتصادی [بی‌ثباتی در وضعیت اقتصادی یک کشور، برهم زدن برنامه‌های اقتصادی، تأثیر گذاری

۱. محمد جواد لاریجانی، ماهواره و نظام اسلامی، (تهران، مجلس و پژوهش، ۱۳۷۳)، ص ۸-۱۴.

۲. Bary Buzan, Peoples, States and Fears, (Chapel Hill, The University of North Carolina Press, 1993), P.75

۳. Ibid, P.80.

۴. Ecologica Threats.

۵. احمد نواسانی، «اعلامیه کنفرانس بین‌المللی محیط زیست در ریودوژانیرو»، سیاست خارجی، سال ششم، ش ۳-۲، (تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۱)، ص ۴۰-۶۰.

۶. بهادر امینیان، «تحول مفهوم امنیت ملی» سیاست دفاعی، سال اول، ش ۱، (تهران، دانشگاه امام حسین ع، ۱۳۷۱)، ص ۱۴.

بر سیاست‌های کلان اقتصادی، وابسته کردن اقتصاد یک کشور به منابع خارجی و تحریم‌های بین‌المللی اقتصادی و تجاری و غیره...]:

۳- مشکل سیاسی و حقوقی [ادغام کامل یک کشور مفروض توسط کشور دیگر، الحاق کامل کشور مفروض به کشور دیگر، مداخله در امور داخلی و خارجی یک کشور، تحمیل رژیم‌های غیرمردمی، براندازی از راه بهره‌گیری از نیروهای بومی و اشغال بدون درگیری و غیره...]:

۴- مشکل اجتماعی و فرهنگی [تهاجم فرهنگی بیگانه، اضمحلال ارزش‌ها و فرهنگ یک کشور و رسوخ فرهنگ بیگانه از راه‌های اقتصادی، سیاسی و دیپلماتیک و غیره...].^۱

ج - دسته‌بندی تهدیدات

در ارتباط با منابع تهدیدات «خارجی» دسته‌بندی‌های گوناگونی وجود دارد، این دسته‌بندی‌ها شامل:

۱- تهدید امنیت ملی کشوری مفروض از طریق کشور واحد. نخستین و محتمل‌ترین از این نوع، تهدید از سوی یک کشور «خارجی» است. این کشور ممکن است یکی از «همسایگان» و یا کشوری واقع در منطقه و یا خارج از منطقه باشد؛

۲- تهدیدات از سوی دو یا چند کشور

این چند کشور می‌توانند در همسایگی یا در سطح منطقه و یا خارج از منطقه واقع باشند. گاهی بین چند کشور علیه یک کشور ائتلافی به وجود می‌آید که این امر برای امنیت ملی کشور مورد نظر بسیار خطرناک خواهد بود؛

۳- سازمان‌های بین‌المللی

این چنین تهدیدی مانند دو تهدید مذکور آثار مستقیم و مشهودی ندارد، اما چون از یک پشتوانه «جمعی» برخوردار است، می‌تواند برای امنیت ملی یک کشور خطرآفرین باشد؛

۴- شرکت‌های چند ملیتی

این شرکت‌ها چون از اهرم‌های قدرتمند «اقتصادی» برخوردارند، می‌توانند در سیاست‌گذاری کشورهای «میزبان» تأثیر عمیقی بگذارند؛

۵- گروه‌های تروریستی

گروه‌های مذکور می‌توانند به جهت کسب منافع اقتصادی، تعصب‌های نژادی و یا انگیزه‌های ایدئولوژیکی، امنیت ملی کشورها را مورد تهدید قرار دهند.^۲

بخش سوم: راه کارهای تأمین امنیت ملی از دیدگاه بازیگران اصلی نظام بین‌الملل [دولت - ملت‌ها]^۳
علی‌رغم تنوع و تعددی که «در تعاریف راه کارهای مکانیسم‌های تأمین امنیت ملی از سوی دولت‌ها» وجود دارد، با در نظر گرفتن مشترکات و خطوط محوری و پیش فرض‌های اصلی مستتر در این تعاریف و با شناسایی باورهای فلسفی و انتظارات و اهداف ارائه‌کنندگان هر تعریف، می‌توان چارچوب‌های اساسی دیدگاه‌های حاکم بر متخصصان و صاحب‌نظران این رشته را شناسایی کرده و با لحاظ کردن وجوه اشتراک و افتراق بنیانی و اغماض از برخی تفاوت‌های جزئی، کلیه دیدگاه‌های موجود پیرامون راه کارهای تأمین

۱. حمید بهزادی، پیشین، ص ۱۱۳ و سعیده لطفیان، جزوه استراتژی، (تهران، دانشگاه امام حسین (ع)، ۱۳۷۳)، ص ۲۱۲.

۲. بهادر امینیان، پیشین، ص ۱۵۰ و سعید راهنما، شرکت‌های چندملتی و کشورهای توسعه نیافته، (تهران، بی تا، ۱۳۵۷)، ص ۵۵.

3. Nation- States.

امنیت ملی از سوی «دولت‌ها» را در چارچوب سه دیدگاه اصلی (شامل دیدگاه «رنالیستی»، دیدگاه «ایده آلیستی» و دیدگاه انتر ناسیونالیستی) مورد بحث و مذاقه قرار داد:

* دیدگاه رنالیستی

«مبانی نظری این دیدگاه ریشه در عقاید «توماس هابز» دارد که به ذات انسان دیدی «بدبینانه» داشت. به عقیده «هابز» ترس از به خطر افتادن امنیت، افراد بشر و کشورها را وادار می‌دارد که همیشه در پی کسب «قدرت» باشند و از راه تسلط به غیر و تقویت نیروی خویش، از تهدید امنیت و منافع حیاتی خود جلوگیری کنند»^۱

«به زعم «هابز» در صحنه سیاست بین الملل و روابط خارجی «کشورها» هنوز دوران منازعه داریم و «جنگ همه علیه هم» را که قانون و پدیده‌ای است طبیعی، طی می‌کنند و دولت‌ها برای تأمین امنیت و آسایش صحنه بین‌المللی تا به حال چاره‌ای نیندیشیده‌اند، زیرا حکومتی نظیر «حکومت داخلی» در صحنه بین‌الملل وجود ندارد که قدرت طلبی و ستیزه‌جویی طبیعی کشورها را تحت کنترل و نظم درآورد. لذا هر کشور در روابط خارجی خود با سایر کشورها طوری زندگی سیاسی خویش را تنظیم می‌کند که بهتر بتواند امنیت و منافع ملی خود را کسب و حفظ کند»^۲

«دیدگاه «رنالیستی» متضمن دیدگاه مشترکی درباره «سیاست بین‌الملل» است، که این باورها حول این گزاره مشترک دور می‌زند که «دولت‌ها» ذاتاً در پی کسب هر چه بیشتر قدرت هستند و این به دلیل ماهیت خطرناک و هرج و مرج آمیز جهانی است که در آن به سر می‌برند. پیداست که یکی از وجوه اندیشه معطوف به قدرت آن هست که در سیاست بین‌الملل توانایی هر دولتی به قدرت آن بستگی دارد اما «رنالیست‌ها» از این حد فراتر رفته و ادعا می‌کنند که موفقیت هر دولتی در گروی آن است که کسب «قدرت» را هدف محوری و عاجل خود قرار دهد. به تعبیر «هانس مورگنتا» که دیدگاه «رنالیستی» با نظریات وی به اوج رسید، تنها معیار «قدرت» کشورها را قادر می‌سازد تا فقط دنباله یک ستاره راهنما، یک معیار فکری، یک قاعده و اقدام در یک کلام در خدمت «منافع» و امنیت ملی باشند.^۳ از نظر «رنالیست‌ها» با توجه به فقدان «نهادهای بین‌المللی جهانی» برای به عهده گرفتن مسئولیت حفظ نظم و عدالت و رفع تنش‌های بین‌المللی، نقش «قدرت» در دستیابی به «امنیت ملی» چنان است که هر گونه اعتقاد نداشتن به آن مانند بی‌اعتقادی به قوه جاذبه در فیزیک محسوب می‌شود.^۴

«در کنار واقع‌گرایان هم عقیده با «مورگنتا» - که مفهوم منافع ملی را «با قدرت» پیوند می‌دهند - دسته دیگری از «رنالیست‌ها» تأکید می‌کنند که هدف اولیه سیاست خارجی، «امنیت» است. نتیجه حاصل این برداشت متفاوت از امنیت ملی آن است که اگر امنیت کشور تضمین نشده باشد امید به «بقا» امری واهی است. اگر کشور نتواند امنیت مطلوب را ایجاد کند، چگونه خواهد توانست به اهداف دیگر از جمله تأمین رفاه اتباع خویش جامه عمل بپوشاند؟ با چنین تعبیری از منافع ملی، دستورالعمل به «سیاستمداران» و «دیپلمات‌ها» آن است که به «بقا» به عنوان اولین قانون زندگی بیندیشند و در راه تضمین آن پافشاری کنند. البته این هدف جز از راه کسب، حفظ و گسترش «قدرت» امکان پذیر نیست. قدرت در ابتدایی‌ترین تعریف و مراحل خود به معنای توان کشور در حفظ امنیت تعریف می‌شود.^۵ از نظر «رنالیست‌ها» اگر دولتی از

۱. حمید نهرادی، پیشین، ص ۱۵۶.

۲. سید حسین سیف‌زاده، «نحوه مدافع ملی» از مجموعه مقالات سمینار بررسی تحول مفاهیم (تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۰)، ص ۱۰۴.

۳. سید حسین سیف‌زاده، پیشین، ص ۱۰۸.

قدرت کافی برخوردار باشد اما سایرین (دیگر دولت‌ها) فاقد قدرت مقاومت در مقابل آن باشند. تقریباً با قطعیت «ریاضی» می‌توان گفت که دولت یاد شده خواهد کوشید تا سایرین را منقاد اقتدار خویش سازد.^۱ بنابراین مهم‌ترین وظیفه «دولت‌ها» ایجاد توان دفاعی برای خود در برابر سایر دولت‌های «قدرت‌طلب» و آزمند خواهد بود. در واقع از دید «رنالیست‌ها»، قدرت خود به خود هدف نیست بلکه وسیله‌ای است برای نیل به برخی از اهداف خاصی که از آن میان می‌توان به تأمین رفاه عمومی، بهبود وضع مردم، کسب پرستیژ، توسعه ایدئولوژی و سیستم خاص مملکت و جلوگیری از نفوذ ایدئولوژی و سیستم مخالف و توسعه طلبی اشاره کرد. اما هدف اصلی از کسب قدرت و حفظ و ازدیاد و نمایش آن به دست آوردن و حفظ «امنیت ملی» است که به طور اختصار در برگیرنده حفظ تمامیت ارضی، حفظ جان و مال مردم، بقاء سیستم سیاسی و اقتصادی کشور و استقلال می‌باشد.^۲ از این دیدگاه «امنیت ملی» به توانایی ملت برای حفظ ارزش‌های خود در مقابل «تهدیدهای خارجی» اطلاق شده است.

به عقیده «رنالیست» دولت‌ها در پی گسترش قلمرو خویش هستند و طبق یک اصل کلی «دولت‌ها» هر آنچه را بتوانند تسخیر خواهند کرد. به علاوه توسعه طلبی معمولاً امری «پیشدستانه» تلقی می‌شود که از توسعه طلبی دیگران و در نتیجه افزایش خطر آنها جلوگیری می‌کند و در چنین وضعیتی کلیه دولت‌ها برای تأمین امنیت ملی خود، صرف نظر از فرهنگ‌ها یا ایدئولوژی خویش تنها باید یک رفتار را در پیش گیرند: تلاش برای افزایش قدرت خود؛ «رنالیست‌ها» برای اثبات صحت مدعای خود استدلال می‌کنند که «ناامنی» یکی از ویژگی‌های تمیز دهنده سیستم بین‌المللی است بنابراین «عقل» حکم می‌کند که «دولت‌ها» صرفاً در پی افزایش «قدرت» خود باشند. افزایش «قدرت» محصول سیستم بین‌المللی است و بر اساس مقاصد و انگیزه‌های یکایک دولت‌ها نمی‌توان آن را درک کرد. لذا می‌توان تصور کرد که این انگیزه‌ها از سیستم بین‌المللی ریشه می‌گیرند.^۳ «والتن» - رنالیست و طرف‌دار سیاست مبتنی بر قدرت - در اشاره به ماهیت نظام بین‌الملل از آن به عنوان «هرج و مرج بین‌المللی» یاد کند.^۴

«آرا و عقاید محوری دیدگاه «رنالیستی امنیت ملی» را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

- ۱- واژه مورد استفاده: امنیت ملی؛
- ۲- بازیگران: «دولت - ملت‌ها»؛
- ۳- موضوع امنیت: مسایل حاد بین‌المللی (قدرت و امنیت)؛
- ۴- گرایش بازیگران: افزایش قدرت و امنیت؛
- ۵- رابطه امنیتی بازیگران: متضاد؛
- ۶- قاعده بازی: حاصل جمع جبری صفر؛
- ۷- اقتدار: نظامی؛
- ۸- نقش زور: زیاد.

* دیدگاه ایده آلیستی

«این دیدگاه برداشتی «خوش بینانه» از ذات انسان داشته و از افکار و عقاید «امانوئل کانت» تأثیر پذیرفته است. به باور «کانت» جامعه مدنی به علت برخورد میان جوامع مورد تهدید قرار می‌گیرد و جنگ، آزادی

۱. ترور تیلور، نقد و بررسی جایگاه مکتب سیاست بین‌الملل در روابط بین‌الملل، روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۲/۲/۲۷، ص ۱۲.

۲. حمید بهزادی، پیشین، ص ۱۰۸.

۳. ریچارد لیتل، بررسی نظریه سیستم‌ها در روابط بین‌الملل، «روزنامه اطلاعات»، ۱۳۷۲/۵/۱۱، ص ۱۲.

۴. رابرت کوهن و جوزف نای، «وابستگی متقابل و همگرایی در عرصه بین‌المللی»، «روزنامه اطلاعات»، ۱۳۷۲/۷/۱۷، ص ۱۲.

داخلی ملت‌ها و امنیت روابط میان دولت‌ها را به خطر می‌اندازد. همانند رویارویی‌های فردی، جنگ تنها از طریق به رسمیت شناختن «حقوق جهانی» که در بطن جامعه مدنی و جهانی قرار دارد، می‌تواند مهار شود. آنگاه منطق علمی، انسان‌ها را وامی‌دارد تا بکوشند بر حالت جنگ فائق آمده^۱ و صلح جهانی را سامان بخشند.^۲

«کانت» طرح «صلح ابدی» را به عنوان هنجاری اخلاقی که باید مورد توجه انسان‌ها قرار گیرد، پیشنهاد می‌کرد، اعتقاد وی بر این پایه استوار بود که نظام دولت‌های ملی و تفوق منافع ملی را می‌توان با یک نظم سیاسی مترقی، یک قانون اساسی جهانی، یک نظام فدرال از دولت‌ها و یک تابعیت جهانی تجدید سازمان کرد و یک جامعه بشری را به وجود آورد. از دید وی بینش خردمندان و پایبندی اخلاقی آحاد شهروندان به جامعه بشری دلیل نیرومندی برای دولت‌های ملی است تا منافع ملی خود را تابع حاکمیت حقوق بین‌الملل قرار دهند.^۳

۸ برعکس «واقع‌گرایان»، «ایده‌آلیست‌ها» منافع ملی را با تصمیمات اقتدارآمیز تصمیم‌گیرندگان اصلی هر کشور نسبت به تعیین نیازها و خواسته‌های آن کشور مساوی می‌دانند، هم‌از این رو آنان عقیده رئالیست‌ها را مبنی بر وجود یک واقعیت عینی نفی می‌کنند و اعتقاد دارند که نیازها و خواسته‌های هر کشور از طریق پژوهش منظم قابل دستیابی است. به علاوه ایده‌آلیست‌ها معتقدند که «منافع ملی» با ویژگی بخش‌پذیری به مجموعه چند گانه‌ای از ارجحیت‌های یک جامعه اطلاق می‌شود که به مقتضای شرایط و با تمایلات اعضای یک جامعه تغییر می‌یابد. آنان با بهره‌گیری از محیط مساعدی که رهیافت تصمیم‌گیری را برای ایشان به ارمغان آورده به تعریفی کاربردی از منافع ملی رسیده و آن را حاکی از انتخاب و تصمیم مقامات کلیدی یک ملت می‌دانند.^۴

بر این اساس «ایده‌آلیست‌ها» یادآور می‌شوند که زمینه‌های همکاری و اشتراک مساعی واحدهای سیاسی متفاوت است. و در این روند مسئله برد و باخت مطرح نیست بلکه باید از اهمیت عواملی همچون «حاکمیت‌های جداگانه»، «نظام دولت‌ها» و «ملی‌گرایی یا ناسیونالیسم» کاسته شود و رفته رفته به سوی «انتر ناسیونالیسم» پیش رفت و «روابط بین‌الملل» را جایگزین روابط میان دولت‌ها کرد.^۵

«ایده‌آلیست‌ها» در ترسیم نظام مطلوب خویش جایگاهی برای مفهوم «امنیت ملی» در نظر نمی‌گیرند زیرا به عقیده آنان تازمانی که مرزهای مصنوعی و ساخته و پرداخته دست بشر، ملت‌ها را به ناحق از یکدیگر جدا کرده، انسان‌ها در چارچوب این مرزها هرگز نخواهند توانست از موهبت امنیت به معنای واقعی کلمه برخوردار شوند. اما اگر به جای تأکید بر مسائل مورد اختلاف انسان‌ها و بزرگ‌نمایی آن به محورهای مشترک میان آحاد انسان‌ها توجه شود و در کنار آن محیط برای تفوق آموزه‌های اخلاقی و گرایش‌های عقلانی افراد مساعد گردد آنگاه «ملت‌ها» خود را از چارچوب تنگ مرزهای ملی خلاص کرده و در نتیجه مرزهای فعلی را فرو می‌ریزند و به طور ارادی یک واحد جهانی را جانشین دولت‌های متعدد و با منافع متعارض فعلی می‌کنند. تحت لوای این دولت جهانی، «همکاری» جایگزین «رقابت» می‌شود و امنیت «فرد» فرد آحاد بشری در سایه «امنیت جهانی» حاصل از عملکرد «دولت واحد جهانی» تأمین می‌گردد^۶ به بیان

۱. ژاک هورتز نیگور، درآمدی بر روابط بین‌الملل، ترجمه عباس آگ‌می، (مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸)، ص ۱۴.

۲. همگ‌ها فدرون، پیشین، ص ۶.

۳. سید حسین سیف‌زاده، پیشین، ص ۱۱۱.

۴. سید عبدالعزیز فراه، اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل، (تهران، سمت، ۱۳۷۰)، ص ۲۲۱.

دیگر «امنیت جهانی به یک وضعیت صلح جهانی و ایجاد شرایطی که در آن هر ملت و هر فرد بتواند از عدالت و سعادت (به معنای واقعی آن) بهره مند شود. خواهد انجامید».

«ایده آلیست‌ها» هر چند می‌پذیرند که «امنیت جهانی» تاکنون «یک آرمان تحقق نیافته» است، اما مدعی‌اند به لحاظ نظری امکان حصول به چنین امنیتی امکان پذیر است. برخی از ایده آلیست‌ها روش گام به گام را که سرآغاز آن همکاری داوطلبانه میان ملت‌های فعلی است به عنوان روش نیل به «امنیت جهانی» توصیه و تجویز می‌کنند. خلاصه مهم‌ترین اصول «ایده آلیست‌ها» عبارت است از:

۱- واژه مورد استفاده: امنیت جهانی؛

۲- بازیگران: آحاد افراد بشری؛

۳- موضوع امنیت: گوناگون؛

۴- گرایش بازیگران: ایجاد حکومت جهانی؛

۵- رابطه امنیتی بازیگران: همسو و مشترک؛

۶- قاعده بازی: حاصل جمع جبری غیر صفر؛

۷- اقتدار: اقتصادی - اخلاقی؛

۸- نقش زور: بسیار کم؛

۹- نگرش فلسفی: ایده آلیست‌های عمدتاً مطلق‌گرا.

* دیدگاه انترناسیونالیستی

«این دیدگاه تلاشی برای ایجاد پلی میان دو دیدگاه قبلی و راه میانه‌ای بین عقاید «رئالیست‌ها» و «ایده آلیست‌ها» به حساب می‌آید که مبانی نظری آن بر تفکرات «گروسیوس» مبتنی است. وی گرچه «دولت‌ها» را به عنوان بازیگران عمده بین‌المللی می‌پذیرد، (مانند هابز) اما روابط میان «دولت‌ها» را بر پایه «رقابت محض» ارزیابی نمی‌کند (برخلاف هابز). به زعم «گروسیوس» دولت‌ها هر چند در مواردی با یکدیگر رقابت دارند اما قواعد و نهادهای مشترکی، ستیز آنها را محدود می‌سازد. در واقع «دولت‌ها» به عنوان بازیگران اصلی سیاست بین‌الملل نه دچار «ستیز کامل» و نه دارای «همسانی کامل» هستند.

«تجویز «گروسیوس» برای رفتار بین‌المللی آن است که همه دولت‌ها در تعاملاتی که با یکدیگر دارند ملزم به رعایت قواعد جامعه‌ای هستند که خود تشکیل می‌دهند. اما بر خلاف دیدگاه «کانتی‌ها» این تجویزها به براندازی نظام دولت‌ها و جایگزین کردن آن با جامعه‌ای جهانگیر از انسان‌ها حکم نمی‌کند بلکه بر پذیرش شرایط و الزامات همزیستی و همکاری در جامعه‌ای مرکب از دولت‌ها دلالت دارند».

«در واقع دیدگاه «انترناسیونالیستی» پیش‌بینی می‌کند که به لحاظ «حساسیت» و «آسیب‌پذیری» ناشی از روابط متقابل بازیگران، منافع ملی ایجاب می‌کند که بر همکاری وسیع‌تر به جای منازعه، عدم استفاده از زور برای حل مناقشه و استفاده از راه حل‌های مشترک صلح‌آمیز تأکید شود.^۲ در این راستا «نهادهای بین‌المللی» برای اقدامات دولت‌ها اهمیت زیادی دارند زیرا مبادلات اطلاعاتی را ممکن می‌سازند و به تعیین زمینه‌هایی که منافع مشترکی در آنها وجود دارد، کمک می‌کنند و همچنین در تنظیم مفاهیم و استراتژی‌های «امنیتی» تأثیر دارند».

«دیدگاه «انترناسیونالیستی» واحدهای سیاسی نظام بین‌الملل را ملزم می‌سازد تا «حقوق بین‌الملل» یعنی

۱. هلگه افندرون، پیشین، ص ۸

۲. سید حسین سیف‌زاده، پیشین، ص ۸

مجموعه قواعد و مقررات پذیرفته و شکل دهنده به روابط میان سایر واحدهای سیاسی را مراعات کنند، علی‌رغم این استدلال که هرچند قوانین فاقد مرجعی فوق ملی برای تنفیذ و اجرا هستند و به تنهایی کفایت نمی‌کنند، اما اگر موجب «تغییر» رفتار نشوند حداقل رفتار واحدهای سیاسی را «نظم» می‌بخشند.^۱

«انترناسیونالیست‌ها» افزایش امنیت یک ملت، باعث افزایش امنیت دیگری و بالعکس کاهش امنیت یکی کاهش امنیت دیگری را در پی دارد.^۲ چنین توصیف می‌کنند و این امر رسیدن به برداشت‌های مشترک از تهدیدهای مفروض را مقدور می‌سازد، تهدیدی که جز با همکاری، مقابله با آن میسر نیست.^۳

با وجود شاخه‌های مجزای داخلی طرفداران «انترناسیونالیستی» امنیت ملی [شامل فونکسیونالیست‌ها، نئوفونکسیونالیست‌ها و طرفداران وابستگی متقابل] اصول و عقاید کلی مشترک بین آنان را می‌توان به صورت زیر تشریح کرد:

- ۱- واژه مورد استفاده: امنیت ملی؛
- ۲- بازیگران: دولت‌ها و واحدهای فوق ملی؛
- ۳- موضوع امنیت: مسائل گوناگون اقتصادی؛
- ۴- گرایش بازیگران: هم‌سویی تعدیل شده بین منافع ملی و بین‌المللی؛
- ۵- رابطه امنیتی بازیگران: همگون - متضاد؛
- ۶- قاعده بازی: حاصل جمع جبری غیر صفر؛
- ۷- اقتدار: اقتصادی با پشتوانه نظامی؛
- ۸- نقش زور: کم؛
- ۹- نگرش فلسفی: ایده آلیستی فلسفی و مبنی‌گرایه

بخش چهارم: توجه «منشور ملل متحد» به امنیت ملی اعضای سازمان ملل

توجه «منشور»^۴ به امنیت ملی یکایک اعضای سازمان ملل متحد را می‌توان در مفاهیمی همچون تساوی حاکمیت دولت‌ها، سرکوب متجاوز، عدم مداخله، گفتگو و همکاری به عنوان مبنای روابط بین‌المللی پس از جنگ جهانی دوم جست. اصول مندرج در «منشور ملل متحد» زیربنای حقوق بین‌الملل به منظور حل و فصل اختلافات و تشویق روش‌های مسالمت‌آمیز فیصله‌مخاصمات قرار گرفته است.

«منشور ملل متحد» از دیدگاه تاریخی همواره از طریق به کارگیری نظام «امنیت دسته‌جمعی»^۵، «دیپلماسی پیشگیرانه»^۶، «عملیات حفظ صلح»^۷ و «خلع سلاح و کنترل تسلیحات»^۸ سعی در تأمین امنیت ملی تمام کشورهای عضو سازمان ملل متحد داشته است.^۹ همچنین «منشور» در تصریح امنیت ملی کشورهای عضو سازمان ملل متحد بر دو عنصر مهم و بااهمیت تأکید داشته و تصدیق کرده است که یک نظام امنیتی تنها در صورتی پایدار خواهد ماند که هم بر «مردود شمردن زور» و هم بر «احترام به حقوق بشر» مبتنی باشد. طبق این، «منشور امنیت» ملی تمام اعضا را به کمک ایجاد یک نظام «امنیت دسته‌جمعی» تضمین

۱. ج. فاسمی، پیشین، ص ۶۵.

2. Chapter.

3. Collective Security.

4. Preventive Diplomacy.

5. Peace-Making.

6. Disarmament.

۷. عباس آگاهی، «نفویت ملل متحد: راهبردهای آینده»، سیاست خارجی، ش ۳، ۱۳۷۴، ص ۹۷۶.

کرده است (که در مواقع استثنایی اجازه کاربرد زور برای «دفاع از خود» را می‌دهد).^۲ از آنجایی که هدف اصلی منشور حفظ صلح و امنیت بین‌المللی است، لذا امنیت بین‌المللی دلالت بر آن دارد که امنیت ملی هر یک از اعضای سازمان ملل متحد - به عبارت کلی تر هر یک از «دولت‌ها» - پیوند نزدیکی با امنیت سایر دولت‌ها و دست‌کم با امنیت یک دولت دیگر دارد. دولت‌ها چنان در امور امنیتی خود به هم وابسته‌اند که اقدامات یکی به شدت بر امنیت دیگری تأثیر می‌گذارد، و برخی این ساختار را «به هم وابستگی پیچیده»^۳ نامیده‌اند. این ساختار فرض را بر این قرار می‌دهد که وقوف به «آسیب‌پذیری متقابل» به شکل‌گیری الگوهای منظم و تحول تاریخی «رژیم‌های بین‌المللی» می‌انجامد.^۴

بر این اساس از جمله طرح‌هایی که برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی ارائه شده، طرح «امنیت دسته جمعی» است. طبق این طرح چنانچه امنیت ملی یکی از اعضای جامعه بین‌المللی از طریق «تجاوز» مورد تهدید قرار گیرد، با نیروی مشترک بقیه اعضا روبرو خواهد شد. به علاوه وجود اطمینان از مداخله «دسته جمعی» اعضای جامعه بین‌المللی به پشتیبانی از قربانی تجاوز، «متجاوز» را از این قصد باز خواهد داشت. بنابراین نظریه «امنیت دسته جمعی» از این حیث شبیه تئوری «موازنه قوا»^۵ است - این تئوری در صدد است نیرو را با نیرویی متقابل متوقف کند - از این رو هم «امنیت دسته جمعی» و هم «موازنه قوا» نقش «بازدارندگی»^۶ را ایفا می‌کنند. سیستم «امنیت دسته جمعی» از حیث میزان تمرکز قدرت و نفوذ، حد فاصل بین سیستم «موازنه قوا»^۷ از یک سو و «حکومت جهانی»^۸ از سوی دیگر است.^۹

منشور ملل متحد سعی کرده برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی در فصل ۷ (مواد ۳۹ الی ۵۱) به امنیت دسته جمعی برای تشکیل نیروی مافوق نیروی متجاوز در سطح جهانی و «اقدامات فوری»^۹ به منظور تأمین امنیت یکایک اعضای جامعه بین‌المللی، اشاراتی نماید. به علاوه این اقدامات و عملیات دسته جمعی به عهده «شورای امنیت سازمان ملل متحد» گذارده شده است.

همچنین در راستای برقراری امنیت یکایک اعضای جامعه جهانی، در بند ۱ ماده ۱ منشور آمده است: «حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و به عمل آوردن اقدامات دسته جمعی مؤثر برای جلوگیری و برطرف ساختن تهدیدات علیه صلح و متوقف ساختن هرگونه عمل تجاوزکارانه از جمله مقاصد اصلی سازمان ملل متحد است.» مواد ۱۰، ۱۱ و ۱۴ منشور نیز در راستای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی که لازمه برقراری و تأمین امنیت ملی کشورهای عضو سازمان ملل متحد است، امنیت دسته جمعی را به عهده مجمع عمومی سازمان ملل متحد نیز گذارده است.

«منشور» در راستای حفظ سرزمین کشورها و جلوگیری از تجاوز خارجی و حل فصل اختلافات از طرق مسالمت‌آمیز و به ناچار توسط نیروی دفاعی و دفاع مشروع از تمامیت ارضی کشورها در برابر تجاوز طبق ماده ۵۱ توصیه‌هایی دارد. همچنین «منشور» به مشارکت دولت‌ها در سازمان بین‌المللی و تشریک مساعی با تشکیلات «امنیت دسته جمعی» بین‌المللی و حفظ استقلال و حاکمیت ارضی کشورها تأکید

1. Self- Defence.

۲. هلگه افندرون، «معمای امنیت»، ترجمه علیرضا طبیب، سیاست خارجی، ش ۴، ۱۳۷۱، ص ۹.

3. Complex Interdependency.

۴. هلگه افندرون، پیشین، ص ۱۲.

5. Balance of Power.

6. Deterrence.

7. Global Government.

۸. هوشنگ مقتدر، «امنیت دسته جمعی در تئوری و عمل»، سیاست خارجی، ش ۱، ص ۶۷.

9. Enforcement Actions.

می‌ورزد. به علاوه «منشور» به تشکیل و حفظ نیروی دفاعی که قادر باشد از تجاوز خارجی جلوگیری نماید تا برابر «ماده ۵۱»، شورای امنیت سازمان ملل متحد و سایر سازمان‌های «امنیت دسته‌جمعی» اقدامات بعدی را از طریق مسالمت‌آمیز حل و فصل نماید.

از سایر توجهات منشور به تأمین «امنیت ملی» اعضای جامعه بین‌الملل، می‌توان به اصول «همزیستی مسالمت‌آمیز»^۱ اشاره داشت. به طوری که مواد ۱ و ۲ منشور بر اصول روابط بین‌المللی و اساس همزیستی مسالمت‌آمیز را تأکید دارد. معیار دیگری که بین کشورها روابط دوستانه برقرار می‌سازد و منشور نیز در راستای تأمین امنیت ملی اعضا بدان تأکید دارد، طرح «مسالمت‌آمیز حل و فصل اختلافات بین‌المللی» است. به طوری که مواد ۳۳ الی ۳۸ منشور طرق حل و فصل اختلافات بین‌المللی و اختیارات شورای امنیت را در این باره توضیح می‌دهند. بند ۳ ماده ۲ منشور نیز بر این اصل تصریح دارد.

به اختصار توجه منشور به تأمین امنیت ملی یکایک اعضای سازمان ملل متحد به شرح ذیل می‌باشد:

- ۱- احترام متقابل کشورها به حاکمیت و تمامیت ارضی یکدیگر (ماده ۲ منشور)؛
- ۲- عدم تجاوز (بند ۴ ماده ۲ و فصول ۶ و ۷ منشور)؛
- ۳- عدم دخالت کشورها در امور داخلی یکدیگر (بند ۷ ماده ۲ منشور)؛
- ۴- تساوی حقوقی ملل در جوامع بین‌المللی (بند ۲ ماده ۲ منشور)؛
- ۵- همزیستی مسالمت‌آمیز (مواد ۱ و ۲ منشور)؛
- ۶- اصل تحریم استفاده از زور (مواد ۲ و ۳۳ منشور)؛
- ۷- دفاع مشروع (ماده ۵۱ منشور)؛
- ۸- تلافی [از انواع خودیاری و از اشکال قصاص است که فی‌نفسه عملی است غیر قانونی اما به علت قسوق بودن به یک عمل غیر قانونی دیگر، مجاز شناخته شده است].
- ۹- حل و فصل اختلافات به طرق مسالمت‌آمیز (فصل ۶ منشور)؛
- ۱۰- حفظ صلح و امنیت بین‌المللی از طریق برقراری سیستم امنیت دسته‌جمعی (فصل ۷ منشور)؛
- ۱۱- منشور سازمان ملل متحد برابر ماده ۲۴، مسئولیت اولیه حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را به عهده شورای امنیت سازمان ملل متحد قرار داده است، اما در کنار آن، «مجمع عمومی» نیز می‌تواند طبق مواد ۱۱ الی ۱۴ در زمینه حفظ صلح و امنیت بین‌المللی مسئولیت ثانویه دارد؛
- ۱۲- عملیات حفظ صلح از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحد نیز می‌تواند در راستای تأمین امنیت اعضای جامعه جهانی مؤثر تلقی گردد.^۲

1. Peace Coexistence Principles.

۲ هونتسگ مفندار، حقوق بین‌الملل عمومی، (تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۲)، فصل ۶ و ۷.

بخش اول: دکترین امنیت ملی «ایالات متحده» از دیدگاه «کسینجر» و «برژنیکسی»
انتخاب علایق و مقاصد امنیت ملی «ایالات متحده امریکا» کلید دستیابی به استراتژی‌های مؤثر بوده است. در اکثر سال‌های دوران جنگ سرد این موضوع، دولت «امریکا» را با مسائل پیچیده‌ای رو به رو کرده بود. «شورای امنیت ملی امریکا» پس از تأسیس به طور مداوم در جلسات و پشت درهای بسته این گونه مطالب را مطرح ساخته و بسیاری از نتیجه‌گیری آن از محتوای بیانیه‌های رسمی که برای اطلاع افکار عمومی منتشر می‌شد، به سادگی قابل استنتاج بوده است.

علایق امنیت ملی «ایالات متحده» که زمینه ساز آن در «مقدمه قانون اساسی» آن کشور شرح داده شده است شامل: مسائل حیاتی است که برجسته‌ترین علایق «امنیت ملی» که جنبه «ابدی» دارند همانا بقای «امریکا» تحت شرایطی است که استقلال، تمامیت ارضی، نهادهای بنیانی و هویت ملی آن محفوظ بماند و در عین حال بتواند از استقلال سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی قابل دوام برخوردار باشد. از دید شورای امنیت ملی امریکا، جلوگیری از وقوع جنگ یکی از مقاصد اصلی است. تعدادی مقاصد کم اهمیت‌تر نیز وجود دارند که در میان آنها چهار مقصود ذیل بارزتر هستند:

۱- ایجاد انحراف در حمله مسلحانه به امریکا و سایر مناطقی که برای سلامت و رفاه دولت امریکا ضروری به نظر می‌رسند؛

۲- مقابله مؤثر با متجاوز هم‌پیمان در صورتی که بازدارندگی دچار شکست گردد؛

۳- کمک به هم‌پیمانان برای جلوگیری و شکست شورش و قیام؛

۴- تضمین حق عبور بلامنازع ملل آزاد جهان در آب‌راه‌ها، راه‌های هوایی بین‌المللی و فضا.^۱

«هنری کسینجر» وزیر امور خارجه دولت «نیکسون»، دکترین امنیت ملی «امریکا» را از «آغاز استقلال تا سال ۱۹۶۸ میلادی» مستمراً در سه استراتژی بزرگ و مشخص خلاصه می‌کند که هر یک به منظور برآوردن نیاز خاصی تدوین یافته است:

الف- دفاع از نیمکره غربی

اولین دکترین امنیت ملی (اولین استراتژی بزرگ) بر مبنای سیاست اجتناب از ائتلاف‌ها و پیمان‌های درگیر کننده شکل گرفت که به مدت ۱۱۵ سال از صلح پاریس (۱۷۸۳ م) تا نزدیک پایان قرن نوزدهم به طول انجامید. دکترین «مونرو»^۲ در همین دوران اعلام شد و هر گونه مداخله از سوی دول «اروپایی» در امور کشورهای «قاره امریکا» و هر گونه افزایش مالکیت این گونه کشورها در قاره امریکا عملی «خصمانه» تلقی

گردید.^۳

ب- مداخله‌گری ویژه

دومین دکترین امنیت ملی (دومین استراتژی بزرگ) که «مداخله‌گری ویژه» نام گرفته است، در حدود سال ۱۸۹۸ میلادی ظاهر شد و ۵۰ سال به طول انجامید. این دکترین، سیاست‌های تجدیدنظر شده‌ای را بیان

۱. جان ام. کالینز، استراتژی بزرگ، ترجمه کوروش بایندر (تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۳)، ص ۱۴۷-۱۴۸.
2. Monroe Doctrine.

۳. همان، ص ۱۵۱.

می‌کرد که به مشارکت مستقیم «ایالات متحده» در امور جهانی انجامید. در حالی که توجه سنتی «امریکا» به «اروپا» هنوز پابرجا بود، دولت «امریکا» پس از جنگ با «اسپانیا» در «خاور دور» به ثروت‌هایی دست یافت که به علایق آن کشور در این منطقه افزود. لذا در این دوران دستیابی به یک قدرت دریایی نیرومند برای نشان دادن پرچم «ایالات متحده» و دفع نیروهای شناور مخالفی که شروع به رقابت با تفوق دریایی «بریتانیا» نموده بودند، آشکارا ضروری به نظر می‌رسید. در نتیجه اتکا زیاد به نیروی دریایی، فقدان یک نیروی زمینی قدرتمند و آماده را سبب شد که از کاربرد به موقع قدرت رزمی «امریکا» در «اروپا» در هر دو جنگ جهانی ممانعت به عمل آورد.^۱

ج- محدود سازی کمونیسم^۲

رئوسمین دکترین امنیت ملی (سومین استراتژی بزرگ) که مبتنی بر سیاست «محدود سازی کمونیسم» و دستیابی به نظم جهانی با ثبات تری بود، در دوره ریاست جمهوری «ترومن» ظاهر شد و به ترتیب توسط «آیزنهاور» و «جانسون» بهبود یافت. «پنتاگون» عناصر اصلی این استراتژی را چنین بیان کرده است:

اولاً- ما باید برای مشارکت مستقیم‌تر و زورمندانه‌تر، در هر گونه موازنه قدرتی که در اروپا به وقوع می‌پیوست، آمادگی می‌یافتیم؛

ثانیاً- ما تنها قدرت اصلی ملل غرب بودیم که قادر بود با انعکاس قدرت در اقیانوس کبیر و اعمال نفوذ، موجب پیشرفت آن منطقه شود؛

ثالثاً- چنانچه قدرتی می‌بایست پیشروی ناهنجار بعد از جنگ جهانی دوم «کمونیسم» و یا شکل محیلانه‌تر متعاقب آن را مهار کند، این قدرت کسی جز ما نبود.^۳

این استراتژی (دکترین محدود سازی کمونیسم) در دو مرحله مشخص رشد و تکامل یافت، این دو مرحله شامل «انتقام‌گیری گسترده» و «واکنش انعطاف‌پذیر» بود:

۱- استراتژی یا دکترین انتقام‌گیری گسترده

مرحله مقدماتی که در طول سال‌های دهه ۱۹۵۰ میلادی ادامه داشت، ابتدا به قدرت هسته‌ای منحصر به فرد «ایالات متحده» و سپس به برتری در هم شکننده هسته‌ای آن- که موجب وحشت متجاوزان «کمونیست» و کاهش تهدیدات خارجی گردید- متکی بود. نیروهای نظامی زبده «امریکایی» بار دیگر در مقدم‌ترین خطوط دفاعی استقرار یافتند، و نیروی هوایی استراتژیکی آماده اجرای عملیات تلافی جویانه شد. نتیجه آن، انعقاد برخی پیمان‌های منطقه‌ای دو جانبه در اطراف و اکناف جهان آزاد شد که همگی در راستای دکترین امنیت ملی «ایالات متحده» قرار داشتند. «بازدارندگی هسته‌ای» نیز عاملی بود که دشمن (روس‌ها) را از واکنش نابودکننده و در هم شکننده «امریکا» بر حذر می‌کرد، اما این دکترین نتوانست از آتش افروزی‌های کوچکتر «کمونیسم» در امتداد حاشیه «آسیا»، از «مالایا» تا «کره» در دهه ۱۹۵۰ میلادی جلوگیری کند.^۴

۲- استراتژی یا دکترین واکنش انعطاف‌پذیر

این استراتژی از سوی «جانسون» در دهه ۱۹۶۰ میلادی مورد حمایت قرار گرفت و مبتنی بر مقدوراتی بود که به کارگیری قاطعانه و کنترل شده نیرو و رادار طیف کامل مخاصمات، در زمان و مکانی که «امریکا» انتخاب

۱. جان ام. کالینز، پیشین، ص ۱۵۲.

۲. The Containment of Communism.

۳. جان ام. کالینز، پیشین، ص ۱۵۲-۱۵۳.

۴. جان ام. کالینز، پیشین، ص ۱۵۲-۱۵۳.

می‌کرد، به شیوه‌ای که دشمن نتواند خود را تطبیق دهد، در بر می‌گرفت. با اجرای این دکترین سه ویژگی حاصل شد:

اولاً- با سیاست نظامی انهدام قطعی می‌توان تجاوز «کمونیست‌ها» را مهار کرد؛
ثانیاً- «امریکا» به پشتیبانی از «سلاح‌های هسته‌ای» می‌توانست به طور همزمان از آتش افروزی‌های «روس‌ها» در «اروپا» و «آسیا» مقابله نماید؛
ثالثاً- «ایالات متحده» آمادگی داشت که «جنگ‌های انقلابی» را فرو نشانند. بدین ترتیب نظام «امنیت دسته جمعی» مورد تأکید قرار گرفت و دولت «واشنگتن» به طور فزاینده‌ای عهده‌دار مسئولیت‌های بیشتری شد که به خود به عنوان «پلیس جهانی» داد.^۱

«زیگنر برژینسکی» مشاور امنیت ملی دولت «کارت» در دهه ۱۹۷۰ میلادی، دکترین بلند مدت امریکا در دوران جنگ سرد را بر پایه عناصر استراتژیک ذیل توصیف می‌کند:

۱- این دکترین از شناسایی صحیح ماهیت نزاع امریکا و شوروی منبعث شود و بر ارزیابی واقع‌گرایانه از چالش «مسکو» استوار باشد؛

۲- این دکترین بایستی دارای واکنش مؤثری در برابر تهدیدات مهم استراتژیک باشد و بتواند از نقاط ضعف اصلی آسیب‌پذیر دشمن استفاده کند؛

۳- چنین دکترینی باید فعالانه در جهت کشف فرصت‌های مناسب برای سازش با مقتضیات جدید برای دو طرف بکوشد و محرک‌های لازم را برای برانگیختن واکنش مثبت در دشمن به وجود آورد.^۲

بدین ترتیب فرضیه‌های اساسی ژئوپولیتیکی دکترین امنیت ملی ایالات متحده چنین بیان می‌شود:

۱- رقابت امریکا و شوروی نبردی دراز مدت بود، نبردی کلاسیک و تاریخی که بین دو قدرت عمده که ممکن نبود برای آن حل جامع و سریعی تصور کرد، چه پیروزی یکی بر دیگری و چه آشتی و مصالحه اساسی بین این دو؛

۲- مبارزه امریکا و شوروی ماهیتی «جهانی» داشت، اما کانون اصلی این نبرد بر سر «اورآسیا»^۳ است. سرزمین‌های اروآسیا تقریباً نیمی از خشکی‌های سطح زمین را در بر می‌گیرد و شامل قسمت‌های عمده جمعیت و ثروت اقتصادی کره زمین است؛

۳- در مبارزه بر سر «اورآسیا»، سه جبهه اصلی استراتژیک وجود دارد:

الف: جبهه اول، «اروپا»، موقعیتی مهم دارد، چرا که حیاتی‌ترین و صنعتی‌ترین بخش «اورآسیا» را شامل می‌گردد. راه‌های خروجی عمده «اورآسیا» اقیانوس اطلس را کنترل می‌کند. امروزه نیز بخش اروپایی «اروآسیا» نظامی‌ترین منطقه جهانی است؛

ب: جبهه دوم، «شرق دور»، نماینده بالنده‌ترین اقتصاد جهانی است و بر راه‌های دسترسی «روسیه» به اقیانوس آرام کنترل دارد. این جبهه پس از تهاجم کره شمالی- با حمایت «مسکو»- به کره جنوبی که به دخالت نظامی «امریکا» انجامید، بوجود آمد؛

ج: جبهه سوم، «جنوب غربی آسیا»،^۴ از ذخایر نفتی کشف شده جهان را در خود دارد و راه‌های دسترسی به

۱. همان؛ ص ۱۵۴.

۲. زیگنر برژینسکی، پیشین، ص ۵۳.

3. Eurasia.

آب‌های «اقیانوسی هند» را در کنترل خود دارد. بنابراین جبهه سوم ماهیت «کاتالیزوری» دارد، بدین معنی که پیروزی «شوروی» تحت دکترین برژینسکی در منطقه «خلیج فارس» اهرم‌های فشار را بر روی دو جبهه دیگر مذکور در اختیار «مسکو» قرار می‌داد. این جبهه متحرک‌ترین جبهه در میان ۳ جبهه اصلی استراتژیک است. این جبهه به دنبال تهاجم «شوروی» به «افغانستان» و تعهدات متعاقب «امریکا» در دفاع از منطقه «خلیج فارس» که در دکترین «کارتر» وجود داشت، و سپس مورد تأیید دولت «ریگان» قرار گرفت، پدیدار شد.

۴- خطر پیدایش جبهه اصلی چهارمی در «امریکای مرکزی» نیز وجود داشت. «اتحاد شوروی» در یافته بود که در نبرد ابرقدرت‌ها بر سر «امریکای مرکزی» یا حوزه «کارائیب» از نظر جغرافیایی، تدارکاتی و اقتصادی نسبت به «امریکا» بسیار عقب مانده است، بنابراین می‌کوشید تا اهداف «ژئواستراتژیک» خود را در این منطقه با احتیاط فراوان تعقیب کند و آنها را از طریق تاکتیک‌های نه چندان تهاجمی که به برخورد نظامی نیانجامد، دنبال می‌کرد؛

۵- برژینسکی معتقد است که در دوران جنگ سرد «شوروی» در میان قدرت‌های عمده ملی در تاریخ، از وضعیت استثنایی برخوردار بود، چرا که قدرت آن «یک بعدی» بود. البته ادعای «مسکو» بر قدرت «جهانی بودن» تنها محدود به قدرت «نظامی» بود و در بقیه زمینه‌ها «اتحاد شوروی» اصلاً یارای رقابت واقعی با «ایالات متحده» را نداشت.^۱

با توجه به فرضیه‌های مذکور، سیاست استراتژیک دراز مدت «ایالات متحده» برای حصول به «امنیت ملی» شامل سه بخش بوده است:

۱- بخش نظامی؛ برای مهار قدرت نظامی دولت «شوروی» مبتنی بود، این بخش از طریق به کارگیری توانایی‌ها و امکانات نظامی زیر قابلیت اجرا پیدا می‌کرد:

الف- نیروهای استراتژیک؛

ب- نیروهای زمینی غیر اتمی در ۳ جبهه اصلی استراتژیک؛

ج- نیروهای زمینی غیر اتمی در آرایش دراز مدت نیروها؛

د- نیروهای دریایی در نبردی استراتژیک؛

ه- نیروهای دریایی در نبرد غیر اتمی اساسی؛

و- نیروهای دریایی در نبردهای مناطق دور افتاده.

۲- بخش ژئواستراتژیک، این بخش در کانون سیاست خارجی «امریکا»، سه جبهه اصلی استراتژیکی دیگری نیز ترسیم کرده است:

الف- «امریکا» باید بکوشد «اروپای غربی» را از نظر سیاسی و نظامی به صورت متحدان خود در آورد. کند و این اتحاد را توسعه بخشد، به نحوی که این کشورها وابستگی کمتری به امریکا داشته باشند، اما در عین حال ارتباط استراتژیک آنها با امریکا حفظ شود. «ناتو» باید به پیمان «منطقه‌ای اروپایی» مبدل شود، هر چند که امریکا حضوری قوی و فعال در آن داشته باشد؛

ب- در «شرق دور»، «امریکا» بایستی با استفاده از همکاری‌های گسترده‌تر اقتصادی، سیاسی و به طور محدودتر نظامی، مثلث ژئوپولیتیک غیر رسمی از اتحاد کشورهای «ژاپن»، «چین» و «واشنگتن»

۱. زیبگنر برژینسکی، پیشین، ص ۵۳-۵۴

ایجاد کند. بنابراین دولت «ژاپن» را نیاستی به افزایش بودجه دفاعی ترغیب کرد بلکه باید آن را به افزایش کمک‌های اقتصادی به کشورهای در حال توسعه - کشورهای که ژاپن و سایر کشورهای صنعتی در آنها منافع امنیتی دارند - تشویق کرد؛

ج- در جنوب غربی آسیا، مهم‌ترین اولویت برای «امریکا»، در جنگ سرد افزایش فشار سیاسی و نظامی بر «شوروی» در «افغانستان» بود. به همین منظور ضروری بود که «ایالات متحده» از نظر کیفی و کمی میزان کمک‌های نظامی ارسال خود را برای «مقاومت افغانستان» افزایش داده به علاوه، «واشنگتن» باید در صورت امکان، گسستگی «پاکستان» از سیاست‌های «شوروی» را تقویت می‌کرد، تداوم کمک‌های اقتصادی و نظامی به «اسلام‌آباد» از واکنش استراتژیک مورد نیاز «واشنگتن» در جبهه سوم بوده است.

۳- بخش مذاکرات؛ «امریکا» باید به عنوان جزیی از استراتژی کلی خود، «شوروی» را به پای میز مذاکره دو جانبه می‌کشاند. مذاکرات مذکور نمی‌بایست فقط بر سر کنترل تسلیحات در سطح سلاح‌های استراتژیک اتمی دور می‌زد، بلکه می‌بایست «کرملین» را برای از بین بردن تدریجی پنهان‌کاری حاکم بر استراتژی خود تحت فشار قرار می‌داد. پنهان‌کاری مذکور باعث ایجاد حالت بی‌اعتمادی و اضطراب می‌شد که با ثبات استراتژیک منافات داشت و تلاش برای کسب نتایج مؤثر در مذاکرات کنترل تسلیحات را خنثی می‌کرد.^۱

«برژینسکی» یکی دیگر از پایه‌های دکترین «امنیت ملی» امریکا طی سال‌های باقیمانده از این هزاره (تا اواخر دهه ۱۹۹۰ میلادی) را در چارچوبی ترسیم می‌کند که در آن «واشنگتن» به سهولت منافع و امنیت ملی خود را ضمن حفظ، گسترش نیز خواهد داد. با چنین تعبیری، وی برای ایالات متحده امریکا، نقش «جهانی» فرض می‌کند که سه دسته از موضوعات اساسی زیر اهمیت پیدا خواهند کرد:

- ۱- دکترین امنیت ملی امریکا می‌بایست به بهترین وجهی گسترش یابد؛
- ۲- بر حسب ضرورت‌های ژئوپولتیکی، کانون‌های اصلی مناقشات منطقه‌ای امریکا مشخص گردد؛
- ۳- نقش جهانی امریکا به روشی که واشنگتن نفوذ خود را هر چه بیشتر گسترش دهد، بستگی خواهد داشت.^۲

«برژینسکی» در ادامه مباحث خود ضرورت‌های دیگری را نیز در راستای دکترین امنیت ملی امریکا ذکر می‌کند. «کنترل فضا» از طریق «توانمندی‌های فضایی» نمونه‌ای از آنها است. امروز «رقابت در فضا» حکم همان «رقابت بر سر دریاهای» را داراست. امریکا باید حداقل این را هدف استراتژیک خود دانسته باشد که هیچ قدرت متخاصمی نتواند - با اختصاص دادن فضا به خود - امنیت ملی «واشنگتن» را از طریق «جاسوسی فضایی» تهدید کند. علاوه بر این وی معتقد است امریکا عموماً باید در سال‌های آینده (دهه ۹۰ میلادی) از برتری عمده خود در زمینه نوآوری تکنولوژیکی برای افزایش انعطاف‌پذیری نظامی خود استفاده کند. زیرا تکنولوژی قادر خواهد بود که زمینه لازم را برای همکاری سریع و مؤثر برای دقت عمل در عملیات، افزایش اطلاعات جاسوسی و تجمع فوری نیروهای واکنش سریع، فراهم سازد.

در سال‌های پایانی دهه ۹۰ میلادی جدا از غربی‌ترین و شرقی‌ترین مرزهای قاره «اروآسیا»، سه منطقه دیگر احتمالاً به کانون‌های توجه دکترین امنیت ملی امریکا مبدل خواهند شد. این کانون‌ها شامل «اروپای شرقی»،

۱. زیگنو برژینسکی، همان، ص ۵۶-۶۷.

۲. برژینسکی، همان، ص ۷۰-۷۱.

«خلیج فارس» و «منطقه خاورمیانه» و «امریکای مرکزی» خواهند بود.

مشاور امنیت ملی اسبق امریکا در خاتمه سلسله گفتارهای خود پیرامون دکترین امنیت ملی امریکا ضمن پیش بینی «نظم نوین جهانی» در دهه ۹۰ میلادی، سیاستی را به دولت «واشنگتن» تجویز می‌کند که مبتنی بر منافع ملی امریکا باشد. وی در راستای چنین سیاستی، ۷ هدف بنیادین را زیربنای دکترین امنیت ملی امریکا می‌خواند:

- ۱- افزایش قابلیت‌های نظامی امریکا؛
- ۲- تقویت روابط امریکا با هم پیمانان اصلی برای تحکیم نظام جهانی مبتنی بر همکاری گسترده‌تر؛
- ۳- واکنش مثبت امریکا در برابر چالش اقتصادی شمال- جنوب؛
- ۴- توصیه امریکا به هم پیمانان اروپایی بمنظور توسعه مناسبات با اروپای شرقی؛
- ۵- توجه امریکا به حل و فصل تنش‌های محلی که امکان گسترش و خطر آفرینی داشته باشند؛
- ۶- مقابله با مشکلات جهانی رشد یا بنده‌ای همچون تکثیر و انباشت تسلیحات اتمی.^۱

بخش دوم: دکترین امنیت ملی «اتحاد جماهیر شوروی» از «لنین» تا «گورباچف»

دکترین «امنیت ملی» اتحاد جماهیر شوروی (سابق) با عنوان «سیاست نظامی فرمول‌بندی شده و استراتژیک برتر» توصیف شده است. در طول حیات «اتحاد جماهیر شوروی»، دکترین «امنیت ملی» با شاخصه «نظامی»، همواره تمایل داشت تا دربرگیرنده روش‌های پیشنهادی و ترجیحی مربوط به اقدامات نظامی «مسکو» باشد. به همین دلیل راهبردهای نظامی «شوروی» فراهم آورنده ابزارهای مهمی برای درک روش‌ها و شیوه‌های جنگی و نقطه عزیمت مهمی برای ارزیابی الگوهای طرح‌های نظامی بود که تا زمان اضمحلال شوروی (۱۹۹۲ م) وجود داشته است.

«ولادیمیر لنین» و «میخائیل گورباچف» دو تن از حاکمان «اتحاد جماهیر شوروی» بودند که نقش‌های مهم و متضادی در توسعه و طراحی «دکترین امنیت ملی» آن کشور ایفا کرده‌اند. «لنین» به عنوان پدر فکری جنبه «سیاسی» دکترین «امنیت ملی» اتحاد جماهیر شوروی شناخته شده و میراث وی برای دکترین مذکور نوعی «تحلیل طبقاتی مارکسیستی» از روابط بین‌الملل با تأکید بر رقابت خصمانه جهانی بین «کاپیتالیسم» و «سوسیالیسم» به وجود آورد که در آن «جنگ اجتناب‌ناپذیر» ارزیابی می‌گردید.

به عنوان نتیجه‌ای از این تفکر، دولت «شوروی» در طول جنگ سرد نمی‌توانست هیچ رابطه «صلح‌آمیزی» با دول «کاپیتالیست» داشته باشد و حتی تر «همزیستی مسالمت‌آمیز» در دهه ۵۰ میلادی، که در آن جنگ ذاتاً اجتناب‌ناپذیر نبود، به صورت جزئی، این دیدگاه را ملایم کرد. اگر «لنین» را آلفای (α) دکترین امنیت ملی شوروی در جنبه «سیاسی» آن بدانیم، گورباچف مطمئناً امگای (ω) آن است. وی تصمیمات «لنین» را با حذف انحصار حاکمیت سیاسی «حزب کمونیست» بر دکترین امنیت ملی کنار گذاشت و سپس با اعمال فشار بر کمیته مرکزی حزب (پولیت برو) آن را وادار به پذیرش برنامه‌ای ساخت که در آن بر طرد مارکسیسم - لنینیسم تأکید شده بود.

شوروی‌ها مدعی بودند دکترین امنیت ملی شوروی (سابق) ضمن آن که کاملاً با «دکترین نظامی» منطبق بود، دارای مفهوم «جهانی» و همگانی^۲ نیز بود، که برای همه زمان‌ها و تمامی دولت‌ها کاربرد داشت.^۲ مفهوم

۱. برژینسکی، همان، ۷۱-۱۸۴.

2. Military Doctrine in Soviet Union (MOSCOW: Voenizdat, 1976-1980), P.375.

روسی دکترین مذکور، امتدادی موازی با مفهوم غربی آن نداشت و دربرگیرنده مبانی تعلیمات و آموزش‌هایی درباره ماهیت اساسی نظام بین‌المللی برای هفتاد سال عمر «مارکسیسم-لنینسم» بود. به عبارت دیگر دکترین امنیت ملی شوروی ضمن آن که بر پایه اهداف «ایدئولوژی» مبتنی بود، از طریق راهبردهای «نظامی» حاصل می‌گردید.

در تئوری امنیت ملی شوروی، «علوم نظامی» طبق تعریف، ضمن داشتن جایگاهی خاص، پایه و مبنای «ایدئولوژیکی» داشت و توسط مطالعات آکادمیک و مباحث هدایت شده در درون «ستاد کل» تصفیه می‌گردید، این مبنای تئوری راهبرد نظامی بود. افزون بر آن، راهبرد مذکور از طریق چهار شاخصه اصلی ذیل تأمین می‌گردید:

۱- توسعه نظامی؛

۲- بازسازی نظامی؛

۳- اقتصاد نظامی؛

۴- هنر نظامی (که در برگیرنده سطوح استراتژیک، تاکتیک و عملیاتی بود).^۱

چهار عامل در بررسی تحولات دکترین امنیت ملی شوروی- که البته کاملاً منطبق با دکترین نظامی آن کشور بود- نهفته بود:

۱- میراث فکری ارتش امپراتوری تزار؛

۲- تعلیمات و اندیشه‌های متفکران نظامی غربی به ویژه کلاوزویتس؛

۳- تجربیات جنگی روسیه بین سال‌های ۱۹۰۴-۱۹۲۱ میلادی؛

۴- ایدئولوژی سیاسی مارکسیسم-لنینسم.^۲

دکترین امنیت ملی شوروی از تکوین تا فروپاشی همواره بر پایه ایدئولوژی «مارکسیسم-لنینسم»، مبتنی بوده است. دولت «مسکو» برای حفظ و گسترش امنیت ملی کشور «شوروی» نیازمند تدوین دکترین نظامی بود که بتواند به پیروزی «سوسیالیسم» در نظام بین‌الملل نایل گردد، به همین منظور تئوریسین‌های امنیت ملی اتحاد شوروی درباره یک زیر ساختار نظامی قوی داخلی بحثی به میان آوردند که به همراه شناخت ضعف‌های شوروی در یک جنگ احتمالی، موجب پایداری مناسبی از طریق اتخاذ استراتژی پدافندی و فرسایشی» گردد. با این حال «روس‌ها» درباره توسعه «مفاهیم آفندی» و «استراتژی انهدام» نیز به بحث پرداختند، و همراه با «مارکسیسم نظامی»، سیاست «دفاع از وطن» را نیز مطرح کردند که می‌بایست به وسیله یک استراتژی «نظامی آفندی» که در تعقیب سیاست دفاع از وطن بود، به مرحله اجرا گذارده می‌شد.^۳ دولت «اتحاد شوروی» از آغاز تدوین دکترین امنیت ملی با اتخاذ «استراتژی نظامی آفندی» و یک پاسخ همزمانی به برتری هسته‌ای استراتژیک امریکا، قاره «اروپا» را نشانه گرفت، به همین منظور «مسکو» یک ارتش «تانک قدرتمند آفندی» برای تهدید «اروپای غربی» ایجاد کرد تا نتیجه آن بازداشتن «ایالات متحده» از زدن ضربه‌ای نخست (منظور ضربه هسته‌ای نخست) به سرزمین «شوروی» بود، البته در زمان «خروشچف» عرصه رقابت‌های دو ابرقدرت به خارج از اروپا نیز کشیده شد و سلاح‌های «گرما- هسته‌ای»

1. Ibid, 376.

2. Walter Pinter, *Russian Military Thought*, (Princeton University Press, 1980), P.354-375 Passim.

3. Ibid, P.376.

به عنوان سلاح‌های قطعی در سرتاسر منازعه دوطرفه به کار گرفته شد.^۱

اما با شکست بلوف هسته‌ای «خروشچف» در سال ۱۹۶۲ میلادی، «برژنف» از سال ۱۹۶۵ میلادی دکترین امنیت ملی شوروی را بر پایه ساخت و تکثیر سلاح‌های هسته‌ای متعارف و سلاح‌های انبوه مبتنی گردانید. هدف «لئونید برژنف» استفاده از قدرت نظامی به عنوان اهرمی برای تأمین «همکاری غرب و امنیت بلوک سوسیالیست» بود، بر این اساس «مسکو» سیاست خارجی «مداخله‌گرایانه» و اقدامات «توسعه طلبانه‌ای» را در پاره‌ای از نقاط جهان در پیش گرفت، یقیناً اشغال «افغانستان» در راستای همین استراتژی بود. این در حالی بود که «غرب» و در رأس آن «امریکا» با رقابت تسلیحاتی خود، «اقتصاد شوروی» را در تنگنا قرار می‌داد، و سرآخر آن که قدرت نظامی شوروی نه همکاری غرب را فراهم آورد و نه امنیت ملی شوروی را تأمین کرد.^۲

در نتیجه، تحول مسائل مرتبط با امنیت ملی تا سال ۱۹۸۵ میلادی موجب ایجاد یک انقلاب سیاسی، اقتصادی و اجتماعی شد. نه سلاح‌های هسته‌ای و نه سلاح‌های متعارف با تکنولوژی پیشرفته هیچ‌کدام تضمینی برای پیروزی شوروی در جنگ نشد، و نه بازدارندگی متقابل، پایه و مبنایی برای پایداری و ثبات سیاسی و سلامت اقتصادی نگردید. در فرایند تبدیل شدن اتحاد شوروی به یک «ابر قدرت»، اقتصاد آن کشور دچار رکود گردید و بحران عمیقی به وجود آمد که سرانجام «گورباچف» انرژی را که موجب تجزیه اتحاد جماهیر شوروی شد آزاد کرد که به اضمحلال و فروپاشی سرزمین اتحاد شوروی انجامید (۱۹۹۲ م).

بخش سوم: مبانی استراتژی امنیت ملی از دیدگاه کشورهای «جنوب»

پایان جنگ جهانی دوم شکل جدیدی از نظام بین‌الملل را به ارمغان آورد، نظامی که در پی دو بلوک شدن جهان به شرق و غرب تحت عنوان «سیستم دو قطبی» قابل تجزیه و تحلیل است.

رقابت شرق و غرب در دوران جنگ سرد، مردم جهان را همچون تماشاچیان میدان مسابقه به جدال و کشمکش عادت داده بود و رقابت، مسابقه را ثابت نگه داشته بود. به ویژه آن‌که نظم و ترتیب و مقرراتی را برای جریان مبارزه تنظیم و تثبیت می‌کرد که حتی مبارزه را حذف و مبارزین را منصرف می‌کرد، البته بایستی از رویارویی مستقیم میان قدرت‌های بزرگ و برهم خوردن تعادل و توازن قوا در زمینه قدرت هسته‌ای اجتناب می‌شد، ایالات متحده و اتحاد شوروی (سابق) می‌توانستند با کمک‌های خود در تصمیم‌گیری گروه‌های متخصص و تنظیم مبارزه و گاه عقب‌نشینی آنها اعمال نفوذ نموده و نقش مؤثری در توازن قوا بازی نمایند.^۳

در جنگ سرد دولت‌ها خواه از راه فشارهای یک ابر قدرت یا در نتیجه ترس از ابر قدرت دیگر ناگزیر به یکی از قطب‌های جاذبه کشیده شدند. شوروی حلقه‌ای از رژیم‌های «کمونستی» در اطراف مرزهای غربی خود برقرار کرد و امریکا در برابر این حرکت با پشتیبانی اقتصادی و نظامی از دول «اروپای غربی» و با تشکیل اتحادیه سازمان آتلانتیک شمالی (ناتو) دست به اقدام زد. به سبب آن‌که فرمول «ناتو» در «اروپا» به خوبی کار کرد، امریکایی‌ها با ارائه کمک، ایجاد پایگاه نظامی و تشکیل اتحادیه‌ها آن را در دیگر مناطق نیز به کار بردند. به نظر می‌رسید به تدریج دو اردوگاه فوق ملی پدید آید، جهان به سرعت به بخش «کمونستی» و

۱. امید علی ابراهیم‌نخ، «امنیت در شرق اروپا»، مؤسسه تحقیقاتی و فرهنگی در راه نور، ش ۵۱، ۱۳۷۲.

۲. همان.

۳. کریستیف روفن، نظم نوین جهانی، هوشنگ لاهوتی، (تهران، یازنگ، ۱۳۷۱) ص ۱۷۲.

بخشی که امر یکایی‌ها «جهان آزاد» می‌نامیدند، تقسیم شده، برای مدتی به نظر رسید که این گرایش کم و بیش انعطاف پذیر باشد.^۱ رقابت دو ابرقدرت در کشورهای «جنوب» در دوران جنگ سرد ابعاد وسیعی به خود گرفت. از سال ۱۹۵۶ میلادی به بعد دو ابرقدرت متقاعد شدند که جنگ سرد به این دسته از کشورها کشانده خواهد شد.

در سال ۱۹۴۵ میلادی «سازمان ملل متحد» با امضای ۵۱ ملت به وجود آمد. در سال ۱۹۵۹ میلادی تعداد ۴۱ ملت دیگر نیز به آن افزوده شد که همگی از کشورهای «جنوب» بودند. از این رو دو ابرقدرت سعی داشتند کنترل مستعمرات سابق و کشورهای تازه به استقلال رسیده را در دست گیرند تا از حمایت آنها در سازمان ملل متحد برخوردار و از بازارهای آنها بهره گیرند و از امتیازات استراتژیک این کشورها سود بیشتری برند. بنابراین در دوران جنگ سرد در مورد کشورهای «جنوب» دو مسئله مهم ذیر وجود داشت:

۱- ایالات متحد آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی (سابق) به مقابله با یکدیگر در کشورهای جهان سوم وابسته به خود کشیده شده بودند؛

۲- کشورهای «جنوب» به صورت غیر قابل اجتنابی برای بقای خود مجبور به انتخاب یکی از دو ابرقدرت جهت استمرار توسعه در کشور و حفظ امنیت ملی خود بودند.

*** راهبردهای امنیت ملی کشورهای جنوب در دوران جنگ سرد

در دوران جنگ سرد، مؤلفه‌های ذیل در امنیت ملی کشورهای جنوب به ترتیب دارای اهمیت بوده‌اند و یا حداقل مورد توجه بوده است:

۱- بازدارندگی؛

۲- اتحادها و اتحادیه‌های نظامی؛

۳- جنبش عدم تعهد؛

۴- استراتژی بی طرفی و انزواطلبی؛

۵- سازمان ملل متحد.

*** بازدارندگی

«بازدارندگی» از جمله روش‌های قدیمی و معمول در زندگی آدمی است که از آغاز زندگی بشر تا کنون توسط افراد، گروه‌ها، اقوام و حکومت‌ها به کار گرفته شده و در عالم حیوانات نیز مشاهده می‌شود. اندیشه «بازدارندگی» پیشینه‌ای به اندازه خود جنگ دارد لیکن پس از جنگ جهانی دوم و دستیابی قدرت‌های بزرگ به «سلاح‌های هسته‌ای» بود که به عنوان استراتژی بزرگ کشورهای پیشرفته دارنده سلاح‌های هسته‌ای مطرح شده، و معنا و مفهوم بسیار ساده بازدارندگی چیزی نیست جز بلوف زدن یعنی تظاهر به اجرای تضمینی بیشتر از آنچه که واقعاً وجود دارد، البته «بلوف زدن» خود یک نوع «تهدید» است.

بر این اساس، استراتژی «بازدارندگی» برای جنگیدن نیست بلکه استراتژی برای حفظ وضع موجود به انفعال کشاندن کشور هدف و سرانجام برای دستیابی به صلح و استقرار آن است. «کنیت نو» و «فالزگراف» در زمینه بازدارندگی می‌نویسند: «بازدارندگی یک استراتژی است و در جستجوی آن است که متخصصین را به نحوی تشویق نماید تا در ارتباط با منافع خویشتن از انجام برخی افعال پرهیز کنند».^۲

در زمینه بازدارندگی هسته‌ای نیز «آندره بوفر» چنین می‌نویسد: «بادارندگی در یک رابطه دو جانبه به معنای

۱. جوزف فرانکل، روابط بین‌الملل در جهان متغیر، (تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۶۹)، ص ۲۲۲.

۲. علی‌رضا ازغندی، «بازدارندگی و نظم نوین جهانی»، مجله سیاست دفاعی، سال دوم، ش ۲، بهار ۱۳۷۳، ص ۶۵.

کوشش یکی برای اعمال نفوذ در دیگری است تا او را از اقدام به عملی که متضمن خسارت یا هزینه‌ای برای اولی است، باز دارد. با این تعریف کلی بازدارندگی پدیده جدیدی در روابط انسان‌ها یا جوامع نیست اما در حال حاضر استراتژی بازدارندگی به صورت اسمی خاص درآمده است و مشخصاً برای استراتژی هسته‌ای به کار برده می‌شود براین اساس بازدارندگی عبارت است از استراتژی که در آن کشور «الف» مبادرت به تهدید مداوم به استفاده متقابل از سلاح‌های هسته‌ای بر علیه کشور «ب» می‌کند تا از این طریق او را از استفاده از سلاح‌های هسته‌ای بر علیه خود بر حذر دارد.^۱

در مجموع چنین نتیجه می‌گیریم که در دوران جنگ سرد یکی از مؤلفه‌های مهم امنیت مسئله «بازدارندگی» بوده است و کشورهای «جنوب» نیز تحت تأثیر این استراتژی و نیز عدم توانایی در رقابت اتمی با قدرت‌های بزرگ ناچار خود را در چتر حمایتی اتمی یکی از دو ابر قدرت قرار می‌دادند.

※ اتحادها و اتحادیه‌های نظامی

«اتحاد» از عمده‌ترین مفاهیم در سیاست بین‌الملل است. در واقع به دلیل فراگیر بودن اتحادها هم در تئوری و هم در سیاست خارجی عملی، درک این نکته آسان است که چرا هنگام بررسی تئوری یا مداخله سیاست خارجی برای اتحاد و بحث «امنیت ملی» اهتمام قائل هستیم. «اتحاد» یک قرارداد رسمی بین دو یا چند کشور به منظور همکاری در «مسائل امنیت ملی» است.^۲

بعد از جنگ جهانی دوم، اتحادها و پیمان‌های نظامی و اقتصادی در سیاست بین‌الملل جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده‌اند. دو پیمان «ناتو» و «ورشو» عملاً دو بلوک را در مقابل یکدیگر به صورت متحدان قوی قرار دادند و پیمان‌های «منطقه‌ای» ابر قدرت‌ها با کشورهای «جنوب» مثل «سنتو»، «بغداد»، «سیتو» و «آنزاس» به تحکیم روابط بلوکی این کشورها کمک می‌کرد که در مسائل امنیتی کشورهای «جنوب» از اهمیت خاصی برخوردار بود و این کشورها نیز با وجود این اتحادها احساس امنیت می‌کردند.

گذشته از پیمان‌های نظامی، پیمان‌ها و اتحادیه‌های «اقتصادی» نیز یکی از عوامل مهم در جستجو و کسب امنیت اقتصادی در جهان بوده‌اند که برای نمونه پیمان‌ها و اتحادیه‌های «نظامی و اقتصادی منطقه‌ای» نظیر «شورای همکاری خلیج فارس»، «اتحادیه عرب»، پیمان‌های مربوط به کشورهای امریکای لاتین و شرق آسیا و آفریقا را می‌توان نام برد.

※ جنبش عدم تعهد

از پدیده‌های مهم در دوران جنگ سرد تشکیل «جنبش عدم تعهد» بود. تاریخ رسمی تشکیل جنبش با کنفرانس بلگراد (۶-۱ سپتامبر ۱۹۶۱م) که در آن ۲۵ کشور عضو، ۳ کشور ناظر (تمامی از امریکای لاتین) و ۱۹ عضو ناظر از جنبش‌های آزادی‌بخش (تمامی از امریکا) نمایندگان ۱۱ مجمع کارگری و احزاب سوسیالیست اروپایی-آسیایی و امریکای لاتین شرکت داشتند، شروع می‌شود.^۳

جنبش عدم تعهد در جهانی که به دو بلوک شرق و غرب تقسیم گشته بود به عنوان یک اتحاد که اکثر کشورهای «جنوب» در آن عضو بودند پشتوانه‌ای بود که حداقل از لحاظ روانی کشورها به آن دلخوش کرده و خود را از وضعیت سرگردانی غربی یا شرقی بودن رها نموده بودند. گرچه پاره‌ای از کشورها علی‌رغم وابستگی خود به یکی از دو بلوک عضو عدم تعهد نیز بودند، و این عضویت‌ها در راستای تأمین بخشی از

۱. آندره برفر، مقدمه‌ای بر استراتژی، مسعود کشاورز، تهران، دفتر مطالعاتی سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۹، ص ۲۶۳.

۲. جان بینیس، استراتژی معاصر، هوشنگ میر فخرایی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۰، ص ۲۲۲.

۳. محمد رضادبیری، «تهدفت عدم تعهد»، مجموعه مقالات اولین سمینار تحول مفاهیم، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۰، ص ۳۸۷.

امنیت ملی آنها بود.

برای کشورهای «جنوب» این مسئله روشن بود که باید تمام تلاش خود را معطوف به این مهم کنند تا از یک درگیری احتمالی خود را کنار بکشند. براین مبنا بود که «عدم تعهد» با کناره‌گیری از جنگ سرد پدیدار گشت. البته اعضای جنبش عدم تعهد این مطلب را نیز دریافته بودند که در یک جنگ هسته‌ای جان سالم به در نخواهند برد. لذا بدون تشکیل یک بلوک جدید برای جلوگیری از چنین جنگی، مسئولیت و ساطت را نیز به کارهای خود افزودند. ظهور کشورهای متعدد جدید در صحنه بین‌الملل نیز به این مفهوم کمک کرد.^۱

* استراتژی بی‌طرفی و انزوای طلبی

براساس یک تعریف سنتی دولت «بی‌طرف» دولتی است که استقلال سیاسی، و تمامیت ارضی آن براساس یک توافق «دسته جمعی» توسط «قدرت‌های بزرگ» تضمین شده باشد مشروط بر این که دولت مزبور از نیروی نظامی خود مگر در شرایطی که جنبه «تدافعی» داشته باشد علیه دیگران استفاده نکند. دولت «بی‌طرف» نباید به اتحادیه‌های «نظامی» بپیوندد و نیز نباید «پایگاه نظامی» در اختیار دیگران قرار دهد.^۲ در مورد استراتژی «انزوای طلبی» نیز تعاریف مختلفی است که براساس آن یک کشور خود را از بقیه کشورها جدا می‌کند و مراودات دیپلماتیک، اقتصادی، فرهنگی و نظامی با سایر واحدهای سیاسی را به حداقل کاهش می‌دهد. البته در دوران جنگ سرد کشورهای انگشت‌شماری از این دو استراتژی پیروی کردند که «چین» در سال‌های ۱۹۶۵-۱۹۶۹ میلادی و «آلبانی» را می‌توان مثال زد.^۳

* سازمان ملل متحد

«سازمان ملل متحد» به عنوان نهادی که همکاری‌های سیاسی و اقتصادی وسیعی را میان نظام‌های مختلف اجتماعی و اقتصادی به منظور حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و توسعه اقتصادی - اجتماعی در سیستم روابط بین‌الملل برقرار می‌سازد، از اهمیت خاصی برخوردار بوده و هست. «سازمان ملل متحد» کانون اصلی گردهمایی‌ها و انجام مذاکرات مربوط به صلح و امنیت بین‌المللی است. این سازمان علی‌رغم بسیاری از کاستی‌ها و نواقص، قابلیت‌های خود را در زمینه سیاسی به عنوان حافظ صلح و امنیت در میان ملل عضو و در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی عینیت بخشیده است. «سازمان ملل متحد» که در اصل یک سازمان «سیاسی بین‌المللی» است وظایف خود را در چارچوب «منشور ملل متحد» که ۱۵۹ کشور آن را امضا و تصویب کرده و یا به آن پیوسته‌اند، دنبال می‌کند.^۴ هدف سازمان ملل متحد «توسعه روابط دوستانه بین‌الملل جهان»، «همکاری بین‌المللی» و «مرکزیت هماهنگ‌کننده» در تحقق اهداف مشترک تعریف شده است. علاوه بر «مجمع عمومی» - از ارکان سازمان متحد - «شورای امنیت» نیز به طور مستقیم مسائل مربوط به صلح و امنیت را مورد بررسی قرار می‌دهد. بنابراین کشورهای «جنوب» به اهمیت «سازمان ملل متحد» و عضویت در آن واقفند و این مسئله را در مسائل امنیت ملی خود لحاظ می‌کنند. این دسته از کشورها در دوران جنگ سرد اگرچه سازمان ملل متحد را اهرمی در دست «ابرقدرت‌ها» و در راستای خواسته‌ها و امیال آنها می‌دیدند، اما در عین حال به کارکرد ضعیف آن به عنوان جایگاهی بین‌المللی در جهت رساندن پیام خود به گوش جهانیان، توجه و اهتمام داشته‌اند. این در حالی است که بر طبق آمار موجود، سازمان ملل متحد

۱. روزنامه ابرار، ۱۲/۶/۱۳۷۱، ص ۸.

۲. سیدعلی‌قوام، پیشین، ص ۱۳۴.

۳. سیدمهدی ساداتی‌نژاد، «امنیت ملی در دوران جنگ سرد»، روزنامه اطلاعات، ۲۴/۶/۱۳۷۵، ص ۱۲.

۴. جی هالستی، مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل، بهرام مستقیم، (تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۳)، ص ۷۴۱.

تاکنون نقش تعدیل کننده‌ای در بسیاری از مناقشات ایفا کرده است. از مجموع ۱۶۶ تلاش در زمینه‌های مختلف «میانجی‌گری»، «حقیقت‌یابی»، «وظایف نظارتی»، «پادرمیانی» و غیره در حدود ۷۱ مورد سازمان ملل متحد موفق به حل و فصل اختلافات شده است.^۱

لذا با وجود این عملکرد، کشورهای «جنوب» متمایل بوده‌اند تا در مسائل امنیت ملی خود به سازمان ملل امیدوار باشند. «جوزف فرانکل» در بحث خود در مورد مشخصات نظام بین‌المللی بعد از جنگ جهانی دوم یکی از مشخصات نظام بین‌المللی را پیوند مسائل داخلی و بین‌المللی می‌داند.^۲

در نتیجه‌گیری از مطالب مطرح شده تاکنون چنین به دست می‌آید که در امنیت ملی کشورهای «جنوب» در دوران جنگ سرد مسائل ذیل از اهمیت به‌سزایی برخوردار بوده‌اند:

۱- براساس استراتژی بازدارندگی، کشورهای «جنوب» خود را زیر چتر حمایتی یکی از دو بلوک قرار می‌دادند؛

۲- کشورهای «جنوب» با عضویت در اتحادیه‌های مختلف در جستجوی امنیتی مطمئن‌تر بوده‌اند؛

۳- با تشکیل جنبش عدم تعهد، کشورهای «جنوب» در کنار هم قرار گرفتند و انسجام ظاهری خود را در قالب عدم تعهد، حفظ کرده‌اند، گرچه در عمل وابسته به بلوک‌ها بودند؛

۴- سازمان ملل متحد به عنوان یک «خانه بین‌المللی» مورد توجه همه کشورهای «جنوب» بوده و این کشورها با عضویت در آن خود را در حمایت بین‌المللی تنها حافظ صلح و امنیت بین‌المللی رسمی و قانونی براساس رأی تمام کشورها قرار داده‌اند.

فصل سوم - تحول مفهوم امنیت ملی در عصر نوین نظام بین‌الملل (پس از خاتمه دوران جنگ سرد)

بخش اول: مروری بر روند تحولی مفهوم امنیت ملی

«تا چند دهه پیش امنیت ملی صرفاً معنای «نظامی» داشت و در چارچوب «سخت‌افزارهای نظامی» تعریف می‌شد و در همین راستا مهم‌ترین تهدید برای امنیت ملی، «تهدید نظامی» محسوب می‌گردید. هم از این رو سیاستمداران نیز امنیت کشور را معادل و مساوی با «قدرت و امنیت نظامی» پنداشته و اعمال قدرت نظامی یعنی «توسل به زور» برای حفظ امنیت و کسب منافع ملی از روش‌های معمول آنان از بدو پیدایش سیستم دولت - کشوری بود (۱۶۴۸ م).»

۲ با پایان جنگ جهانی دوم و اثبات نقش غیر قابل انکار ملاحظات «اقتصادی» در کسب پیروزی‌های نظامی، اندک‌اندک توجه به قدرت «اقتصادی» در شکل‌گیری امنیت ملی کشورها آغاز شد. در ابتدا فرض بر این بود که توانایی و قدرت یک دولت برای شرکت در جنگی دراز مدت به میزان قابل توجهی به امکانات «اقتصادی» آن بستگی دارد، اما «اقتصاد» همچنان تابع و یاور «قدرت نظامی» محسوب می‌شد.

با بروز تحولاتی نظیر اختراع و گسترش «سلاح‌های هسته‌ای» و سایر تسلیحات پیشرفته و هزینه برنظامی. پیشرفت تکنولوژی و شکل‌گیری موج سوم، افزایش تعداد کشورهای جهان و گسترش روابط اقتصادی میان آنان، ازدیاد توقعات اقتصادی و سیاسی مردم جوامع از دولت‌های خود، ضرورت تخصیص و تقسیم بهینه منابع محدود مالی و انسانی موجود میان دو بخش اقتصادی و نظامی جامعه و...

۱. جوزف فرانکل، پیشین، ص ۲۷۳.

۲. همان، ص ۲۷۵.

قدرت «اقتصادی» توانست در قیاس با قدرت «نظامی» اهمیت افزون تری کسب کند. پیچیده تر شدن سیستم اقتصادی بین‌الملل از دوران پس از جنگ جهانی دوم و شکاف موجود میان دول «فقیر» و «غنی»، تأثیر پذیری نظام‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کشورهای «جنوب» از سیاست قدرت‌های بزرگ صنعتی، توانایی دول بزرگ در استفاده از حربه و تکنیک‌های گوناگون برای تحت سلطه در آوردن کشورهای عقب‌مانده و نقش تعیین‌کننده قدرت «اقتصادی» در رده‌بندی قدرت‌های بزرگ جهانی، در مجموع عواملی بودند که ضرورتاً توجه به قدرت اقتصادی در بررسی مسائل «امنیت ملی» را به امری الزامی و گریز ناپذیر مبدل ساخت.»

۸ تحت تأثیر این تحولات کارشناسان و متخصصان «امنیت ملی» از دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی به تدریج حوزه مطالعاتی خود را گسترش داده و آن را از حالت توجه صرف به امور نظامی از قبیل استراتژی، تاکتیک، سلاح‌ها و لجستیک خارج ساختند و ملاحظات و روش‌های اقتصادی را بیش از پیش در محاسبات و بحث‌های خود وارد کردند. پیامد طبیعی این روند آن شد که مطالعات امنیت ملی که در گذشته عمدتاً بر مسائل نظامی متمرکز بود در اقدامی با هدف همگامی با واقعیات حاکم بر نظام بین‌المللی، عوامل اقتصادی تشکیل دهنده قدرت را نیز بر مجموع موضوعات مورد مطالعه خود افزود و بدین ترتیب قدرت اقتصادی توانست با کسب هویتی مستقل جایگاه شایسته خود را در میان اندیشمندان امنیت ملی احراز کند.

شاید مروری گذرا بر فرجام «اتحاد جماهیر شوروی» و بررسی مهم‌ترین علل فروپاشی آن بهتر از هر مستند دیگری بتواند تأثیر پذیری «امنیت ملی» کشورها را از مسائل «اقتصادی» به اثبات رساند. زمامداران شوروی (سابق) در تدوین استراتژی‌های امنیت ملی خویش با نگرشی «واپس‌گرایانه» و بدون توجه به ماهیت در حال تحول عوامل تشکیل دهنده قدرت در نظام بین‌الملل، اولویت اصلی و اساسی را به بخش نظامی داده و می‌کوشیدند تا با تمرکز امکانات مالی و انسانی در این بخش زمینه تجهیز به ابزار لازم برای دفاع از امنیت ملی خویش مهیا سازند. اما آنان از این نکته حیاتی غافل بودند که توجه افراطی به اهداف «نظامی» باعث خواهد شد به همان نسبت از بودجه و امکانات مورد نیاز برای تأمین حداقل نیازهای اقتصادی و اجتماعی کاسته شود. در نتیجه بعد از مدتی نابسامانی‌های اجتماعی پایه‌های امنیت داخلی را متزلزل کرده و بر بُعد خارجی امنیت این کشور «ابر قدرت» نیز تأثیر منفی به جای گذارد. بدین ترتیب رهبران «کرم‌لین» که از هوش و فراست کافی برای تشخیص و درمان نقاط ضعف امنیت ملی برخوردار نبودند، نه تنها برای بهبود وضعیت اقتصادی و جبران عقب‌ماندگی تکنولوژیکی تلاش کافی به عمل نیاوردند بلکه بالعکس کوشیدند شکست خود در زمینه‌های اقتصادی و تکنولوژیکی را با افزایش هرچه بیشتر قدرت نظامی جبران کنند. در نتیجه «شوروی» در موقعیتی قرار گرفت که «برژینسکی» به درستی در توصیف آن گفت: «اتحاد شوروی به غولی می‌ماند که دست‌هایش نیرومند و اجزای داخلی پیکرش فاسد است. امروزه این کشور یک قدرت جهانی تک بُعدی است که از لحاظ اقتصادی، اجتماعی و ایدئولوژیکی فاقد توان رقابت اما از نظر نظامی بسیار تواناست.»

این در حالی بود که در مفهوم جدید امنیت ملی، قدرت «نظامی برتر» تنها به یکی از عناصر و آن هم نه مهم‌ترین عنصر در اعمال موفقیت‌آمیز سیطره جهانی مبدل شده بود و عنصر مرکزی چیرگی اقتصادی که به وسیله ظرفیت تولید صنعتی و کشاورزی در سطح عالی، نوآوری فنی مداوم و تسلط بر بخش‌های اصلی

اقتصاد حاصل می‌شود به پای قدرت نظامی شوروی قربانی شده بود.^۱

اگر در مورد اکثریت کشورهای جهان این امکان منتفی باشد، هنگامی که تورم جهانی و بحران‌های نفتی و اقتصادی به وقوع می‌پیوندد، دولت‌هایی جان سالم بدر می‌برند که به اندازه ثبات جوامع، اقتدار حکومت، نیروی ملی و امنیت ملی خود وابسته به اقتصاد جهانی باشد، دولت‌های «هوشمند» می‌دانند که وابستگی اقتصادی به «دشمنان»، امنیت ملی آنان را بیشتر تهدید خواهد کرد تا ارتش‌های نیرومند رقبای، وابستگی به واردات، حرکت سرمایه‌ها، نوسان نرخ ارزهای خارجی و یا دگرگونی‌هایی در مواد خام نظیر بهای نفت، حتی می‌تواند به فروپاشی یا لاقبل به تزلزل امنیت ملی آنان بینجامد.^۲

امروزه (پس از خاتمه جنگ سرد) فرجام عبرت‌آموز ابرقدرت شوروی (سابق) و جایگاه ممتاز «آلمان» و «ژاپن» که بدون اتکا به توان «نظامی» توانسته‌اند رتبه شایسته‌ای را در رده‌بندی قدرت‌های جهانی به خود اختصاص دهند و حتی از «ایالات متحده امریکا» - دیگر ابرقدرت نظامی جهان - پیشی گیرند. نقش عوامل «اقتصادی» را در تحکیم و تقویت امنیت ملی بیش از پیش به اثبات رسانده است. به تعبیر طرفداران «وابستگی متقابل پیچیده»^۳ در توصیف مشخصه دوران حاضر کاهش اهمیت قوای قهریه در شرایط وابستگی متقابل پیچیده موجب شده که دیگر به کارگیری و یا حتی استفاده از نیروی نظامی وسیله ناکارایی برای حل و فصل اختلافات نظامی به‌ویژه میان هم‌پیمانان به شمار آید.^۴

«کارل دویچ» با اشاره به «تغییرات مفهوم امنیت ملی» معتقد است: «امنیت ملی به طور سنتی به عنوان محافظت ملت - کشور در برابر هجوم خارجی با توسل به ابزارهای دفاعی - نظامی مد نظر قرار می‌گرفت اما در حال حاضر ابعاد این محافظت شامل محافظت در برابر ایدئولوژی‌های بیگانه، ممانعت از مسلط شدن بیگانگان بر منابع اقتصادی، سیاسی و اجتماعی یک جامعه نیز شده است و در عین حال کشور مفروض دایره نفوذ و دخالت خویش را در کشورهای دیگر به نحوی افزایش می‌دهد تا بتواند از تسهیلات بیشتر جهت تعقیب و تأمین منافع ملی خویش بهره جوید».^۵

«جوزف نای» یکی از تئوری‌پردازان علوم سیاسی در امریکا نیز موافق است که امروزه هدف بخش اعظم سیاست‌های امنیت، تأمین و تضمین استقلال عمل اجتماعی، میزانی از موقعیت سیاسی و نه صرفاً تصمیم بقای فیزیکی افراد در داخل مرزهای ملی است، اما وی معیار دیگری را نیز اضافه می‌کند: «بهره‌مندی مورد انتظار از رفاه اقتصادی در سطح حداقل».^۶

«زیگنور برژینسکی» از مشهورترین تئوریسین‌های امنیت ملی نیز از ابعاد مختلف امنیت ملی صحبت به میان می‌آورد و به جز قدرت نظامی، به ملاحظات دیگری همچون زمامداری سیاسی، قدرت اقتصادی، نوآوری تکنولوژی یک حیات ایدئولوژیک و غیره اشاره می‌کند و تلاش برای نیل به امنیت ملی بدون عنایت به چنین ملاحظاتی را منجر به شکست می‌داند.^۷

«استانفیلد ترنر» رئیس اسبق «سیا» در مورد اهمیت اقتصاد در نظام نوین بین‌المللی با دیدگاه مشابهی معتقد است: «آشکارترین تأثیر ویژه نظام نوین بین‌المللی این است که تهدید بیشتر نسبت به امنیت ملی امریکا (تهدید سلاح‌های هسته‌ای شوروی) کم شده و اکنون مسائل در سطح اقتصادی دیده می‌شوند. ما باید واژه امنیت ملی را دوباره

1. Complex Interdependence.

۲. هوشمند خرابی، «وابستگی متقابل» از مجموعه مقالات بررسی تحول مفاهیم، (تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۰)، ص ۱۳۹.
3. Karl W. Deutsch, *The Analysis of International Relations*, (Englewood Cliffs: Prentice Hall 1993), p. 97-98.

۴. هوشمند خرابی، پیشین، ص ۱۴۰.

۵. برژینسکی، پیشین، ص ۶۳.

تعریف کنیم و به قدرت اقتصادی ارجحیت بالایی اعطا کنیم».

«البته بروز تحولی چنین سرنوشت‌ساز در مفهوم امنیت ملی هنوز مورد توجه بایسته و کامل برخی از کشورهای جهان به‌ویژه کشورهای «جهان سوم» قرار نگرفته است. شاید علت این امر را بتوان در این مسئله دانست که تهدیدات اقتصادی به‌ندرت مانند تهدیدات نظامی، خطر مستقیم و سریعی را متوجه سیستم ارزشی و اساسی مملکت می‌نمایند و روند تأثیرگذاری آن کاملاً بطنی^۱ و تدریجی می‌باشد، به عبارت دیگر روش نظامی سریع‌ترین و ملموس‌ترین روش است که توانایی تهدید امنیت ملی را دارد و از این رو زمامداران در سیاست‌گذاری امنیتی خویش می‌کوشند در درجه اول این تهدیدات را مرتفع کنند اما اینها سهل‌الوصول‌ترین، ساده‌ترین و در دسترس‌ترین روش همیشه بهترین راه‌حل نیز محسوب می‌شود؟ بدون شک پاسخ به این سؤال در حوزه «امنیت ملی» منفی است. تهدیدات اقتصادی به رغم طولانی بودن و نامحسوس بودن اثرات آن تأثیراتی به مراتب مخرب‌تر و غیر قابل جبران‌تر از تهدیدات نظامی دارند» دولت‌ها پس از تأمین میزان مورد نیاز از قدرت نظامی در حد معقول و حداقل باید از وسوسه توجه افراطی به نیروهای نظامی بپرهیزند و توان و امکانات خویش را در خدمت تقویت بنیه اقتصادی خویش قرار دهند تا در برابر تهدیدات داخلی و خارجی ناشی از ضعف اقتصادی توان مقابله بیابند.

با توجه به ادامه روند تفوق‌یابی قدرت اقتصادی بر قدرت نظامی در نظام بین‌الملل، هرگونه غفلت در پذیرش این واقعیت از ناحیه زمامداران و برنامه‌ریزان واحدهای سیاسی، آثار جبران‌ناپذیری را بر امنیت ملی کشورهای ذی‌نفع باقی خواهد گذارد که تبدیل شدن به حلقه ضعیف‌تر و مورد استثمار زنجیره نظام اقتصادی در جهان و در دیدی بدبینانه‌تر فروپاشی بنیان‌های امنیت ملی را در پی خواهد داشت. در این میان «جهان سوم» که تجربه ناموفق توجه صرف، به نیروی نظامی را پشت سر گذارده است، به دلیل ضرورت همگام ساختن ساختارها و نهادهای سیاسی با تحولات گریزناپذیر اقتصادی راهی بس دشوارتر فراسوی خود دارند که نتیجه آن سرنوشت و بقای این گروه از کشورها را رقم خواهد زد.»

بخش دوم: نظام بین‌الملل و امنیت ملی کشورهای «شمال: جنوب» در دوران جدید پس از جنگ سرد

الف - امنیت ملی کشورهای «شمال» در پی تحولات نظام بین‌المللی

پیرو تحولات ناشی از فروپاشی «اتحاد جماهیر شوروی» و پایان گرفتن «نظام دو قطبی» و دگرگونی‌های انقلابی و سرسام‌آوری که در جامعه بین‌المللی به وقوع پیوست، این سؤال مطرح گردیده است: جامعه بین‌المللی که در حال شکل‌گیری است، چگونه قابل توصیف و توضیح می‌باشد؟

پیرو این سؤال، پرسش دیگری نیز پیش می‌آید، مفهوم «امنیت ملی» از دیدگاه کشورهای «شمال» چگونه ترسیم می‌گردد؟

در پاسخ بایستی اذعان داشت که پیچیدگی روابط بین‌الملل در حال حاضر ناشی از این است که اصول و قواعد رفتاری که در گذشته نه چندان دور حاکم بوده، اهمیت خود را از دست داده و اصول و قواعد جدیدی در حال شکل‌گیری است. تحت این شرایط بازیگران اصلی نظام بین‌الملل (یعنی دولت - ملت‌ها) ضمن رقابت با یکدیگر برای تأمین امنیت ملی به شکل دادن نظام بین‌المللی خواهند پرداخت.^۲

در واپسین سال‌های جنگ جهانی دوم، «تشکل غرب» در نتیجه فشارهای سیاسی، نظامی و

1. Stanfield Turner, "Intelligence for a New World Order", Foreign Affairs, 1994, p 150.

۲. داریوش اخوان زنجانی، «ساختار جامعه بین‌الملل، اطلاعات سیاسی و اقتصادی»، ش ۸۵-۸۶، سال ۱۳۷۳، ص ۲۹.

ایدئولوژیکی «اتحاد جماهیر شوروی» به وجود آمد و قطب‌های تشکل مذکور عبارت بودند از «امریکا»، «اروپای غربی» و «ژاپن». در دوران جنگ سرد، روابط آنها آکنده از «همکاری» بود. اما پس از فروپاشی و اضمحلال «امپراتوری سرخ» و محو «بلوک کمونیسم»، روابط سه قطب مذکور در ساختار نوین بین‌المللی آکنده از همکاری (در مورد منافع مشترک) و رقابت (در مورد منافع خصوصی) خواهد بود. در واقع نوعی تضاد سیاسی میان منافع، ارزش‌ها، سیاست‌ها و ابزارهای مورد استفاده این سه قطب وجود دارد، اما وابستگی متقابل آنها به یکدیگر مانع بروز تشنج‌ها و درگیری‌های شدید خواهد شد.^۱

در بحث مربوط به مفهوم «امنیت ملی» از دیدگاه «کشورهای شمال»، نکته‌ای مطرح می‌شود و آن چگونگی روابط بین بازیگران است و از طریق این روابط، مسئله قدرت نسبی بازیگران در برابر یکدیگر پیش می‌آید. پیچیدگی بحث ناشی از این است که از یک سو مفهوم «قدرت» دستخوش دگرگونی شده و از سوی دیگر قدرت در سطوح «جغرافیایی» و «موضوعی»، پراکنده گردیده است.^۲

علت دگرگونی در مفهوم «قدرت» به خاطر آن است که از میان عوامل تشکیل دهنده آن بیشتر به عوامل «اقتصادی»، «تجاری» و «تکنولوژیکی» توجه می‌شود، و «قدرت نظامی» به لحاظ شرایط حاکم بر نظام بین‌الملل، در بالاترین رده جای نمی‌گیرد، «قدرت» از لحاظ «جغرافیایی» نیز «پراکنده» شده، زیرا برخلاف دوران جنگ سرد، که در دست «دو ابرقدرت» متمرکز بود، امروزه در اختیار بازیگران متعددی است. وجود پراکندگی قدرت، با توجه به اصطلاحاتی همچون «ابر قدرت مالی»، «ابر قدرت تجاری»، «ابر قدرت تکنولوژیکی» و «ابر قدرت نظامی» کاملاً روشن است.^۳

برای رهبران ملی کشورهای «شمال» توانایی پیش‌بینی تغییرات و انطباق موفقیت‌آمیز سیاست‌ها با تحولات نظام بین‌الملل در دهه ۱۹۹۰ میلادی، بسیار با اهمیت و در برخی موارد حیاتی شده است. در اینجا لازم است به تحولاتی که به طور عمده در نظام بین‌المللی در دهه ۹۰ میلادی، به ویژه پس از عملیات «طوفان صحرا» و فروپاشی «شوروی» در حال تکوین بوده است، نگاهی گذرا داشته باشیم:

۱- عوامل تأثیرگذار بر مقولاتی همچون «هویت ملی» و «امنیت سرزمینی» در حال تحول است، و این امر بدون شک بر سیاست‌های امنیتی کلیه «کشورهای ملی»^۴ مؤثر واقع خواهد شد؛

۲- خود مفهوم «کشورهای ملی» از سوی گروه‌های مذهبی، زبانی و یا اقلیت‌های دیگر به شدت در معرض چالش قرار گرفته است؛

۳- در حالی که کشورهای تازه استقلال یافته شوروی سابق مشغول روند «کشورسازی»^۵ هستند، کشورهای «شمال» سرگرم انطباق خود با محیط بین‌المللی جدید می‌باشند. تا به این ترتیب بتوانند در عصر نوین نظام بین‌الملل به بهترین نحوی منافع استراتژیک و امنیت ملی خود را تأمین نمایند.^۶

عوامل تأثیرگذار در تعیین استراتژی امنیت ملی کشورهای «شمال» در دوران جدید، در نتیجه پایان یافتن جنگ سرد و تجزیه «شوروی» و حذف «بلوک شرق» به شرح ذیل خواهد بود:

۱- اثرات پایان جنگ سرد

۱. همان، ۳۱-۳۲.

۲. همان.

۳. داریوش الخوان رنجانی، پیشین، ص ۳۲.

4. National State.

5. National Building.

۶. ناصر نفی عامری، استراتژی و تحولات ژئوپولیتیک پس از دوران جنگ سرد، (تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۳)، ص ۲۵-۲۶.

پایان جنگ سرد به یک مسابقه تسلیحاتی گسترده و وسیعی که بین دو بلوک «شرق» و «غرب» وجود داشت، خاتمه داد. روی این اصل، استراتژی‌های امنیت ملی کشورهای «شمال» در دوران جنگ سرد: الف - تحت تأثیر سیاست‌های تسلیحاتی دو قطب قدرت قرار داشت و ب - رقابتی که در مسابقه تسلیحاتی مزبور در مقابل یکدیگر قرار می‌گرفتند، به مقیاس کلی تحت تأثیر رقابت‌های دو ابرقدرت بودند. بدین ترتیب در پایان دوران جنگ سرد، دیگر توجیهی برای تداوم چنین روندی وجود ندارد.^۱

۲- اولویت اقتصادی

برنامه‌های اقتصادی و تجاری در فرایند تعیین استراتژی‌های ملی کشورهای «شمال» همان‌طوری که اشاره شد، در دوران جدید در اولویت قرار گرفته است. کشورهای «شمال» در این مرحله سرنوشت‌ساز تلاش خواهند کرد که از این عامل به عنوان اهرم اصلی در ارتباط با سایر کشورها و به خصوص کشورهای «جنوب» بهره‌گیرند.^۲

۳- سیاست تسلیحاتی

در سیاست‌های تسلیحاتی، نوع تسلیحات در ارتباط با استراتژی‌های دفاعی کشورهای «شمال» بیش از پیش اهمیت خواهد یافت. تحولات و پیشرفت‌هایی که در تکنولوژی تسلیحات پدید آمده، ضرورت توجه به ابزارهای دفاعی مناسب را زیاد خواهد کرد.^۳

۴- جنگ‌ها

نوع جنگ‌ها و مخاصماتی که از بُعد «جهانی» به شکل «منطقه‌ای» و یا «جنگ‌های خفیف»^۴ شهرت یافته‌اند، در حال تغییر است. در این زمینه توسل به سیستم‌های تسلیحاتی خودکار که نیازمند حداقل حضور انسان در صحنه عملیاتی است، بیش از پیش نزد کشورهای «شمال» اهمیت یافته است.^۵

۵- نضج تمایلات قوم‌گرایی و تشکیل اتحادیه‌های اقتصادی و تجاری

به وجود آمدن دو روند تقریباً متضاد، که در یکی تمایلات قوم‌گرایی (کشورهای جنوب) که باعث از هم پاشیدگی بسیاری از دولت‌های «جنوب» و در دیگری روند شکل‌های اتحادیه‌ای (کشورهای شمال) که ضمن آن، این دسته کشورها در راستای توسعه مراودات «اقتصادی» و «تجاری» گام برمی‌دارند، به عنوان عوامل مهمی در رهیافت‌های استراتژی امنیت ملی کشورهای «شمال- جنوب» مورد توجه قرار می‌گیرند. زیرا در روند اولی حفظ تمامیت ارضی کشورها در معرض تهدید است، در حالی که روند دومی و با فرض وجود شرایط لازم برای تحقق آن، رشد و توسعه مناسبات اقتصادی، تجاری و فنی را در پی خواهد داشت.^۶

۶- سازمان ملل متحد

این سازمان در جهت حفظ صلح و امنیت بین‌المللی در دوران جدید بیش از پیش اهمیت می‌یابد. کشورهای «شمال» سعی خواهند داشت تا در راستای نقش جدیدی که در این سازمان در جهت حفظ صلح و امنیت بین‌المللی ایفا می‌کنند، مشارکت بیشتری داشته باشند.

۱. همان، ص ۲۷.

۲. همان، ص ۲۸.

۳. همان، ص ۲۸.

4. Low Intensity.

۵. همان، ص ۲۹.

۶. ناصر تقی‌عامری، پیشین، ص ۳۱.

ب- تحولات امنیت ملی کشورهای «جنوب» در دوران جدید پس از جنگ سرد

تا چند دهه پیش مقوله امنیت دارای محدودیت‌هایی بوده و مسائل امنیتی یک کشور معمولاً در چارچوب «سخت افزاری نظامی» در نظر گرفته می‌شد. همچنین این نوع تفکر باعث بروز جنگ‌ها و درگیری‌های مسلحانه و نتیجتاً به خطر افتادن امنیت بخش‌های وسیعی از جهان شد و به فاصله یک نسل دو جنگ جهانی رخ داد. از آنجایی که از جنگ جهانی دوم به بعد، جهان با مسئله جنگ و خشونت به گونه‌ای بی‌امان روبه‌رو بوده است، این وضع در کشورهای «جنوب» بیشتر از نقاط دیگر مشهود بوده است، برخی مناطق در «جنوب» بویژه شاهد «مناقشات داخلی تلخی» بوده‌اند از آنجا که برداشت قبلی از امنیت از جنبه‌های بسیاری رضایت‌بخش نبوده است، اغلب روشنفکران خواهان برخوردی وسیع‌تر با مقوله امنیت بوده‌اند. این برخورد ممکن است مناسب کشورهای «شمال» باشد یا خیر، اما قطعاً به سود کشورهای «جنوب» خواهد بود.

با در نظر گرفتن تمامی عوامل و نیروهای مربوط به امنیت ملی یک کشور، امنیت ملی هر کشوری براساس ملاحظات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، قومی، ایدئولوژیکی و همچنین نظامی بنا نهاده می‌شود. «زیبگنوبرژینسکی» در زمینه امنیت ملی معتقد است: «نقطه کنکاش درباره امنیت ملی باید با شناسایی صحیح ماهیت تغییرات عصر ما قرین باشد. به اعتقاد وی چهار انقلاب مرتبط با هم دنیای معاصر را دستخوش تحول کرده است؛ انقلاب «سیاسی»، «اجتماعی»، «اقتصادی» و «نظامی». تأثیرات مشترک این چهار انقلاب تا کنون به طور عمیقی بر نظام جهانی چهره نمایانده است و تأثیرات این چهار انقلاب در آینده ابعاد گسترده‌تری خواهد یافت.^۱

براین اساس بدون چارچوبی سیستماتیک برای درک برخورد نیروها در جهان امروز ما سرنشینان کشتی را می‌مانیم که در توفانی سهمگین گرفتار درآمده است و در تقلاست تا بدون قطب‌نما یا نقشه دریایی در میان صخره‌های خطرناک راه خود را به جلو بگشاید. در فرهنگی متشکل از تخصص‌های متضاد غرق شده در داده‌های پاره پاره و تجزیه و تحلیل‌های موشکافانه دقیق، ترکیب نه تنها مفید بلکه بسیار ضروری است.^۲ در راستای رسیدن به این ترکیب و آشنایی با تحولات امنیت ملی در این قسمت به اختصار تحولات امنیت ملی را به صورت ذیل تقسیم‌بندی می‌کنیم:

۱- ابعاد اقتصادی؛

۲- تحولات ناشی از تغییر سیستم بین‌المللی؛

۳- گرایش به مسائل داخلی و همکاری‌های منطقه‌ای؛

۴- مسائل زیست‌محیطی؛

۵- سایر تحولات.

* ابعاد اقتصادی

مهم‌ترین تحول در شرایط فعلی جهانی تغییر در عوامل تشکیل‌دهنده قدرت و اهمیت روزافزون عوامل اقتصادی در قدرت، توان و امنیت ملی است. با توجه به این تغییر سرنوشت‌ساز، وضعیت اقتصادی به عنوان اساسی‌ترین دل‌مشغولی کشورهای مختلف درآمده است. «رابرت مک نامارا» وزیر دفاع دولت جانسون در دهه ۶۰ میلادی می‌گوید: «اکنون دیگر امنیت کشورها تنها در دست نیروهای نظامی نیست بلکه به موازات

^۱ زیبگنوبرژینسکی، پیشین، ص ۷.

^۲ اولین دفتر، موج سوم، شهبان دخت خوارزمی، (تهران، بینا، ۱۳۷۱)، ص ۵.

نیروهای نظامی، الگوهای اقتصادی و رشد سیاسی در یک کشور و در سایر کشورها نقش برابری دارند. تأمین امنیت در سایه سلاح نیست بلکه در گرو فکر انسان و در سایه امنیت به معنای توسعه است. هر چند امنیت شامل سخت‌افزار نظامی سنتی می‌گردد اما تنها آن نیست.^۱

کشورهای «جنوب» که پس از جنگ جهانی دوم حل مشکلات خود را در استقلال سیاسی و استعمارزدایی می‌دانسته‌اند، امروزه به خوبی دریافته‌اند که تا به ثبات و توسعه اقتصادی درست، دست نیابند، از امنیت و استقلال برخوردار نخواهند بود. توسعه یافتگی باعث بروز بحران‌های داخلی و مشکلات بی‌شمار اجتماعی و زمینه‌سازی برای تهدیدات خارجی می‌شود.

* تحولات ناشی از تغییر سیستم بین‌المللی

«پایان جنگ سرد» و فروپاشی «نظام دو قطبی» بر امنیت ملی کشورها تأثیر عمیقی به جای گذاشته است. در نظام دو قطبی اغلب کشورها امنیت ملی خود را در عرصه یا بستگی‌های سیستم تعریف می‌نمودند و امکانات بالقوه و بالفعل خود را و همچنین تهدیدات بالقوه و بالفعل را در این عرصه تعیین می‌کردند. وابستگی به این یا آن قطب به خودی خود تا حد زیادی دوستان و دشمنان و تهدیدات را مشخص می‌کرد و از این رو دوستی‌ها و دشمنی‌ها کاملاً مشخص و دارای خطوط روشنی بود که کشورهای جهان را به دو قسمت «سفید و سیاه» تقسیم می‌کرد. کشورها یا در قسمت «سفید» بودند که «دوست» محسوب می‌شدند و یا در قسمت «سیاه» که «دشمن» محسوب می‌شدند. اما در حال حاضر شرایط دوستی‌ها و دشمنی‌ها تغییر کرده است و مسائل امنیتی کشورها فقط بر این اساس تنظیم نمی‌شود.

در نتیجه تحول در نظام است که مفاهیم دولت ملی، حکومت، امنیت، قدرت و ... بشدت تغییر نقش یافته‌اند. دولت ملی حصاررسوخ ناپذیر خود را از دست داده است و حکومت‌ها دیگر قادر نخواهند بود نقش مستقل کنترل خود را بر جامعه داشته باشند. امنیت چند لایه شده و جلوه شایع اقتصادی و دانش فنی آن بر جلوه غلبه‌کننده نظامی آن رجحان یافته است.^۲

* گرایش به مسایل داخلی و همکاری‌های منطقه‌ای

از تحولات اساسی در دوران جدید بعد از جنگ سرد تغییر نوع نگرش کشورها از مسائل بین‌المللی به محیط داخلی است. بدین معنا که اگر کشورها در ملاحظات امنیتی خود ابتدا مسائل بین‌المللی و سپس منطقه‌ای و در نهایت داخلی را مورد توجه قرار می‌دادند، در شرایط جدید ابتدا مسائل داخلی و سپس منطقه‌ای و در نهایت بین‌المللی مدنظر می‌باشد و کشورهای «جنوب» به نوعی به سوی هدایت‌طلبی و گرایش به محیط داخلی روی آورده‌اند. کشورهای «جنوب» به دلیل مسائل داخلی که دارند در تأمین امنیت ملی خود به دو مسئله توجه کرده‌اند:

۱- پرداختن به حل و فصل مشکلات داخلی؛

۲- ایجاد همکاری‌های منطقه‌ای.

کشورهای «جنوب» اگر می‌خواهند باقی بمانند و اگر می‌خواهند حیات ملی و اجتماعی خود را حفظ کنند و ادامه دهند باید به هویت خود تکیه داشته باشند. یعنی به رغم این گرایش که اکنون در جهان تبلیغ

۱. McNamara, Roberts, *Essence of Security*, (New York, Harper and Row, 1968), p. 146.

۲. سید حسین سیف‌زاده، «نظم نوین جهان، دوران گذار به تلفیق فردگرایی با جمع‌گرایی»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ش ۳۳، ۱۳۷۴، ص ۱۲۲.

می‌شود و که کشورهای جهان از لحاظ اقتصادی یکسان شوند و به اصطلاح کشورهای جنوب، «بازار جهانی» شوند.

کشورهای «جنوب» باید به منافع ملی و مرزهای سیاسی و فرهنگی، اقتصادی و ملی خود تکیه کنند. امروزه بقای «ملت‌ها» در قالب بین‌المللی تأمین نمی‌شود.^۱ این دقیقاً به این معناست که مشکلات کشورهای «جنوب» در دوران بعد از جنگ سرد، قبل از آن که «بین‌المللی» باشد، «داخلی» است. داخلی به معنای فراگیری مشکلات داخلی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و غیره.

لذا با این اوصاف، بازگشت به شخصیت مستقل و محیط داخلی و به تبع آن حرکت در راستای بازسازی و رشد و توسعه اقتصادی و سیاسی مورد توجه کشورهای «جنوب» قرار گرفته است. همچنین در زمینه همکاری‌های منطقه‌ای نیز اقدامات مؤثری انجام گرفته است که در پیش گرفتن سیاست «همگرایی منطقه‌ای»^۲ از سوی کشورهای «جنوب» می‌تواند تا حد زیادی برای این کشورها قرین موفقیت باشد، مشروط بر این که هیچ‌گونه مسئله حاد نژادی، قومی، سیاسی یا حکومتی در حُسن همجواری و روابط آنها ایجاد اختلال نکند.

* مسائل زیست محیطی

در نگاه اول شاید تلقی مسائل زیست محیطی به عنوان یک مقوله امنیتی تا اندازه‌ای عجیب به نظر رسد اما به دلایل متعددی این مسائل نیز امروزه در قلمرو مسائل امنیتی درآمده و به طور مستقیم بر امنیت ملی کشورهای تأثیر می‌گذارد. یکی از سیاستمداران معتقد است: «مقوله امنیت باید برای دهه ۹۰ میلادی و پس از آن مجدداً تعریف شود و این مسئله مدنظر قرار گیرد که سلامت شهروندان یک کشور می‌تواند از ناحیه آلودگی هوای مربوط به کشور همسایه یا تغییر مسیر آب بیشتر مورد تهدید قرار گیرد تا از ناحیه تسلیحات جنگی آن، مهاجمین امروز به نظر می‌رسند پناهندگان محیطی باشند تا سربازان، سیاست‌های امنیتی باید با توجه به واقعیت‌هایی نظیر وابستگی متقابل جهانی، ضرورت توسعه در حد امکان، بروز تهدیدات محیط‌زیستی که از لحاظ ماهیت در ارتباط با منابع طبیعی حیاتی شکل جهانی دارد، پی‌ریزی گردد.»^۳

براین اساس مقوله «امنیت» معنای وسیع‌تری از آنچه تصور می‌رفت، دارد. به عنوان مثال؛ برای «رژیم صهیونیستی» یکی از مهم‌ترین عوامل تهدید امنیت ملی قطع آب و تغییر مسیر رودخانه‌هایی است که از «لبنان» و «اردن» سرچشمه گرفته و از داخل «فلسطین اشغالی» عبور می‌کند و این مسئله ناشی از موقعیت آن از لحاظ جغرافیایی در کانون‌های آبرگیری این چینی است.

* سایر تحولات

امروز مسائل دیگری نیز در مباحث امنیت ملی مطرح می‌شوند که تا پیش از این در این عرصه مطرح نمی‌شدند. مسائلی از قبیل «رشد جمعیت»، «مسائل فرهنگی و هجوم تبلیغاتی»، «کمبود منابع آب» و بسیاری از «مسائل و مباحث مربوط به توسعه سیاسی و اقتصادی» و ... مباحثی هستند که هر کدام می‌تواند موضوع تحقیقی جداگانه‌ای باشد.^۴

با ارائه این مطالب مشخص گردید که در حقیقت مفهوم «امنیت» معنایی نوین پیدا کرده است که

۱. حسین عظیمی، «انگوه‌های توسعه و نظم نوین جهانی»، فرهنگ و توسعه، ش. ۱، شهریور ۱۳۷۱، ص. ۸.

۲. حمید پیشگاه هادیان، «منطقه‌گرایی و نقش آن در ساختار جامعه بین‌المللی»، تهران، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۱۳۷۵.

۳. جیمی کارتر، «تعریف دوباره مقوله امنیت در دهه ۹۰»، روزنامه سلام، مورخ ۱۳۷۰، ۶، ص. ۸.

۴. همان.

بسیار جامع و وسیع تر از برداشت‌های قبل است و کشورهای «جنوب» در برنامه‌ریزی‌های امنیتی خود مجبور به توجه به آن می‌باشند.

بخش سوم: وضعیت سیاسی، نظامی و اقتصادی کشورها «جنوب»

الف- در دوران جنگ سرد

از ویژگی‌های مهم دوران جنگ سرد، «میلناریسم» یا نظامی‌گری است؛ پدیده‌ای که اغلب کشورهای «جنوب» بیشترین سرمایه‌گذاری را روی آن داشته‌اند.

در سال‌های اخیر مطالعاتی در باب علل مسابقه تسلیحاتی انجام شده که به جنبه‌های پویای عوامل داخلی جوامع دقیق‌تر و عمیق‌تر پرداخته‌اند و چه بسا که مسابقه تسلیحاتی را به استراتژی‌های سیاست خارجی ملل مختلف درگیر رقابت و کنش و واکنش‌های ناشی از سیاست‌های بین‌المللی مربوط می‌سازند. این نوع پژوهش‌ها ریشه اصلی مشکلات را عمدتاً در چگونگی مکانیسم درونی نظام‌های حاکم بر ابرقدرت‌ها می‌بیند و مآلاً روابط بین‌الملل را به عنوان بازتابی از کیفیت عملکرد عوامل داخلی کشورها مورد ارزیابی قرار می‌دهند.^۱

از پایان جنگ دوم تاکنون سه منطقه از جهان یعنی کشورهای «خاورمیانه»، «آسیای جنوبی» و «قاره آفریقا» بیش از هر منطقه جهان اسلحه دریافت داشته‌اند. به طوری که از سال ۱۹۵۰ میلادی به بعد تقریباً ۳۰ درصد تجهیزات نظامی به کشورهای «خاورمیانه»، ۳۰ درصد به کشورهای «آسیای جنوب شرقی» و ۱۵ درصد به «شبه قاره هند» ارسال شده است. «آفریقا» روی هم رفته ۸ درصد از واردات اسلحه را به خود اختصاص داده است، و واردات تسلیحاتی کشورهای «جهان سوم» در این دوره ۳۹/۵۰۴ میلیارد دلار بوده است.^۲

«رابرت راش» یکی از استادان و محققان علوم سیاسی با تحقیق روی شصت و سه کشور «در حال توسعه» و مطالعه هزینه نظامی این کشورها نسبت به تولید ناخالص ملی (GNP) در سال‌های ۱۹۶۹-۱۹۷۸ میلادی نتایج ذیل را به دست آورده است:

یافته‌های این بررسی حاکی از این بود که مفهوم حوزه‌های امنیتی و صور مختلف آنها سازه مفهومی بی‌اندازه مهم برای درک نظامی‌گری کشورهای در حال توسعه می‌باشد. این بررسی تأیید می‌کند که همسایگان جغرافیایی کشورهای «در حال توسعه» برای آنها اهمیت اساسی دارند زیرا در توان بیشتر دولت‌های در حال توسعه نیست که فراتر از منطقه دور و بر خود، به خودنمایی بپردازند. البته موارد استثنایی هم چون دخالت «کوبا» در «آنگولا» هم وجود دارد، خلاصه آن که هرچه حوزه امنیتی یک کشور بیشتر نظامی شود، در صد فزون‌تری از ناخالص ملی آن به هزینه‌های نظامی اختصاص می‌یابد.^۳

در دوران جنگ سرد، کشورهای «جهان سوم» به علت شرایط خاص جهان و حاکمیت «سیستم دوقطبی» به یکی از دو بلوک وابسته بودند و در این راستا برای کسب امنیت بیشتر اقدام به خرید تسلیحات نظامی می‌کردند. حوادث دوران جنگ سرد نشان داده است که با تشدید مسابقه تسلیحاتی بین قدرت‌های بزرگ، کشورهای «جنوب» نیز هرچه بیشتر به «میلناریسم» کشانده شده‌اند.

۱. علیرضا از غندی، مسابقات تسلیحاتی و جهان سوم، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۰، ص ۶۴.

۲. علیرضا از غندی، میلناریسم و عقب‌ماندگی اقتصادی جهان سوم، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۰، ص ۶۴.

۳. رابرت راش، انگیزه‌ها و روند نظامی‌گری در جهان سوم، مجید زنگنه، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، ش ۳۱، ص ۴۱.

هزینه‌های نظامی در کشورهای «جنوب» از ۲۷/۸ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۰ میلادی به ۱۲۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۲ میلادی افزایش یافت. خرید اسلحه فشار سنگینی را بر بودجه بسیاری از کشورهای «جنوب» وارد می‌کرد و موجبات رشد کاهش بودجه را در موازنه پرداخت‌ها فراهم می‌ساخت. در سال ۱۹۷۸ میلادی نیمی از کسری بودجه تمام کشورهای «جنوب» ناشی از مسابقه تسلیحاتی بود. چنین برآورد شده است که صرف هر دلار در جهت مقاصد نظامی به وسیله این دسته کشورها منجر به ۲۵ درصد کاهش در میزان سرمایه‌گذاری در اقتصاد ملی آنها می‌شود. این دسته کشورها با صرف ۶ درصد از تولید ناخالص داخلی (GDP) خود برای مقاصد مسابقه تسلیحاتی میزان رشد اقتصادی خود را بین ۱/۶ درصد تا ۲/۱ درصد کاهش می‌داده‌اند.^۱

بنابراین وضعیت اقتصادی کشورهای «جنوب» متأثر از رویه «میلیتاریسم» بوده است. در دوران جنگ سرد، این دسته کشورها در شرایطی قرار گرفته بودند که در انتخاب معادله اقتصاد و مسائل نظامی به طور جبری و به شکل بسیار نامطلوبی مقدار سرمایه‌ای را که به دست می‌آورند در راه مسائل نظامی هزینه می‌کردند و روزبه روز از لحاظ اقتصادی نسبت به کشورهای «شمال» عقب مانده گردیده‌اند. «جنوب» در این دوران خود را در راهی اسیر کرد که به طور ریشه‌ای مشکلات آینده‌اش نیز متأثر از آن است.

کشورهای «جنوب» با در اختیار داشتن ۶۸ درصد مساحت کره زمین شامل کشورهای متعددی در «آفریقا»، «آسیا» و «امریکای لاتین» از ۷۶ درصد جمعیت زمین برخوردارند و تنها ۱۵ درصد از ثروت گیتی را در اختیار دارند، در حالی که کشورهای «شمال» با ۲۳ درصد جمعیت جهان در حدود ۸۵ درصد ثروت گیتی را در اختیار دارند. همچنین براساس گزارش‌های موجود از سوی «بانک جهانی» نرخ رشد متوسط تولید ناخالص داخلی کشورهای «جنوب» طی سال‌های ۱۹۷۱-۱۹۸۰ میلادی برابر ۵/۶ درصد بوده، در حالی که این نرخ طی سال‌های ۱۹۸۰-۱۹۸۹ میلادی به ۴/۳ درصد تنزل کرده است. برای مثال نرخ رشد متوسط ناخالص داخلی کشورهای امریکای لاتین در دهه ۱۹۸۰ میلادی فقط ۱/۶ درصد بوده، در حالی که این نرخ در دهه ۱۹۷۰ میلادی رقم ۵/۹ درصد را نشان می‌دهد.^۲

ب- پس از جنگ سرد

پایان جنگ سرد به یک مسابقه تسلیحاتی گسترده و وسیع که هر چند در اصل بین دو بلوک شرق و غرب جریان داشت اما تقریباً کلیه کشورهای جهان را به طور مستقیم و غیر مستقیم تحت تأثیر قرار داده بود، خاتمه داد.

روزنامه «وال استریت ژورنال» در گزارشی می‌نویسد: «همزمان با پایان جنگ سرد، کشورهای تولیدکننده سلاح برای ادامه تجارت تسلیحات در تلاش برای پیدا کردن خریداران جدیدی در کشورهای «جنوب» هستند. پایان جنگ سرد تجارت اسلحه را آشفتگی کرده، بازارهای عادی این صنعت را کوچک‌تر ساخته و دلالتان سلاح را برای یافتن مشتری‌های جدید روانه «کشورهای در حال توسعه» کرده است.^۳

گزارش سالانه «مؤسسه خدمات و تحقیقات کنگره امریکا» نشان می‌دهد که: «فروش سلاح در سال ۱۹۸۲ میلادی با قرار دادهایی معادل ۶۱ میلیارد دلار با کشورهای «جنوب» در بالاترین حد بوده است. در حالی که در سال ۱۹۹۱ میلادی این مقدار تنها اندکی بالغ بر ۴۱ میلیارد دلار می‌شود و بعضی از کارشناسان

۱. محمد ساحدی، «مسابقه تسلیحاتی در جهان سرد»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، ش ۳۰، ص ۴۲-۴۴.

۲. روزنامه کیهان، مورخ ۵۶ ۳۷۰، ص ۱۲.

۳. روزنامه اطلاعات، مورخ ۶۳۱ ۱۳۷۰، ص ۱۶.

کاهش این روند را پیش‌بینی می‌کنند.^۱

مزید بر این گزارش‌ها براساس آمار و ارقامی که توسط معتبرترین مؤسسات تحقیقاتی جهان ارائه شده است مقایسه هزینه‌های دوران جنگ سرد با هزینه‌های بعد از جنگ سرد مشخص می‌گردد که میزان هزینه‌ها و در صد هزینه‌های کشورهای «جنوب» نسبت به قبل تا چه حد تنزل داشته است.^۲

در زمینه اوضاع اقتصادی نیز چنین به نظر می‌رسد که کشورهای «جنوب» در دوران بعد از جنگ سرد به یکی از نقاط عطف تاریخی خود رسیده‌اند. در این دوران شرایط نوینی هم از حیث سیاسی و هم اقتصادی، هم در داخل این کشورها و هم در سطح بین‌الملل در حال شکل گرفتن است، و بیشتر کشورهای «جنوب» نیز خود را بیش از پیش ناچار به تطبیق دادن با این شرایط جدید می‌بینند.

«وارن کریستوفر» وزیر امور خارجه اسبق امریکا در جمع اعضای کمیسیون روابط خارجی مجلس سنای امریکا در یک سخنرانی چنین می‌گوید: «در دوران بعد از جنگ سرد همان‌گونه که امنیت به تسلیحات قوی بستگی دارد به اقتصاد قوی هم وابسته است. امنیت اقتصادی یکی از شش اولویت استراتژیک است که سیاست خارجی امریکا بر آن استوار است. زیرا یکی از نتایج درخشان پایان جنگ سرد تحول و دگرگونی فعالیت‌های اقتصادی است.»^۳

به نظر می‌رسد در حال حاضر در زمینه مسائل اقتصادی دو نکته قابل توجه است که نقطه آغاز آن برای کشورهای جنوب متفاوت بوده است. بعضی از آنها از دهه ۶۰ میلادی و بعضی از دهه ۸۰ میلادی و بعضی نیز با پایان گرفتن جنگ سرد آغاز به حرکت و در حال انطباق با این شرایط هستند:

۱- جهانی شدن اقتصاد؛

۲- منطقه‌گرایی.

* جهانی شدن اقتصاد

روند جهانی شدن اقتصاد که بعد از جنگ جهانی دوم با تلاش بی‌وقفه دول غربی برای گسترش تجارت آزاد در جهان آغاز شد و در چهار دهه اخیر با رشد مستمر تکنولوژیک شالوده‌های لازم برای آن فراهم شد. در آستانه دهه ۹۰ میلادی وارد مرحله جدیدی شد و دگرگونی قالب‌های سنتی را اجتناب‌ناپذیر ساخت. «الوین تافلر» در تبیین شرایط نوین چنین می‌گوید: تصمیم‌های معینی که در مجلس نمایندگان «ژاپن» اتخاذ می‌شود، می‌تواند روی زندگی کارگران خودروسازی امریکا یا کسانی که روی املاک سرمایه‌گذاری می‌کنند، تأثیری بیش از تصمیم‌هایی که کنگره امریکا می‌گذارد، بگذارد. به عکس، تغییر سیستم‌های مخابراتی در امریکا به تارهای نوری در اصل می‌تواند به قیمت مس در «شیلی» تأثیر گذارد و قیمت آن را پایین آورد و باعث بی‌ثباتی در «زامبیا» شود، زیرا درآمدهای این کشورها به صادرات مس بستگی دارد. مقررات زیست محیطی در «برزیل» قادر است قیمت‌های الوار و در نتیجه زندگی الوارسازان «مالزی» را متحول کند، و این در جای خود می‌تواند روابط سیاسی میان حکومت مرکزی و «سلطان‌هایی» که در این کشور بر نواحی گوناگون فرمانروایی دارند، دگرگون سازد.^۴

۱. روزنامه اطلاعات، مورخ ۱۳۷۰/۶/۳۱، ص ۱۶.

۲. The Military Balance (I.I.S.S.) London, Sipri Year Book, (Stockholm, International Peace Research Institute).

۳. وارن کریستوفر، «اولویت‌های استراتژیک امریکا در نظم نوین جهانی»، العالم، شماره ۵۰۹، ص ۲۱.

۴. الوین تافلر، جنگ و ضد جنگ در آستانه قرن ۲۱، شهین‌دخت خوارزمی، (تهران، سیمرغ، ۱۳۷۲)، ص ۳۰۱.

* منطقه گرایی^۱

روند منطقه گرایی در زمینه «تجارت و اقتصاد» به طور عمده در دهه ۸۰ میلادی شکل گرفت و به ویژه در سرعت گرفتن روند جهانی شدن اقتصاد از یک سو و نارسایی ها و ضعف های سیستماتیک «گات» از سوی دیگر داشت.

روند منطقه گرایی به عنوان راه حل بینابینی در مقایسه با نظام سنتی تجاری در گذشته و نظام ایده آل آینده مطرح شده است. این راه حل می تواند به طور موقت فشار ناشی از الزامات اقتصادی جهانی را تخفیف دهد و در عین حال از نظر سیاسی، واقع بینانه و سازگار با نهادهای مستقر در جامعه می باشد. به این ترتیب «منطقه گرایی» حداقل در این دوره مؤثرترین راه برای گشودن تدریجی اقتصادهای ملی و ادغام آنها در اقتصاد جهانی در شرایط رقابت بسیار فشرده در جهان امروز است. مباحث سیاسی، نظامی، اقتصادی در سطح جهانی به هم تنیده شده اند. در هر صورت روابط کشورها با اولویت اقتصادی در میان مؤلفه های امنیت ملی در حال شکل گرفتن است.

نتیجه گیری

تحول در مفهوم «امنیت ملی» به طور عام و امنیت ملی «کشورهای جنوب» به طور خاص دارای ابعاد مختلفی است که در این مقاله تنها به دو متغیر بسیار مهم در قالب دو فرضیه توجه شده و به آزمون آن از طریق مطالعات و تحقیقات و آمار پرداخته شده است و نتیجه آن ارائه شد.

در این مقاله برای روشن شدن آزمون فرضیه ها در دوران جدید بعد از جنگ سرد ابتدا عکس فرضیه ها را مورد مطالعه قرار داده ایم و با مطالعه و تحقیقی که صورت گرفت معلوم شد که شرایط دوران دو قطبی عکس فرضیه ها را تأیید می کند. در قسمت دیگر مقاله فرضیه ها را در دوران جدید بعد از جنگ سرد به محک تحقیق و آمار مورد آزمون قرار داده و نتیجه حاصله از آن تأیید دو فرضیه مطرح شده در این مقاله بود که نتیجه آن می تواند ما را در برنامه ریزی های امنیت ملی کشور و شناخت تحولات جهانی و انطباق با آن کمک کند.

۱. حمید پیسنگاه هادیان، پیشین.

الف- منابع فارسی

● کتب

- ۱- ازغندی، علیرضا. مسابقات تسلیحاتی و جهان سوم. تهران. دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۰.
- ۲- ازغندی، علیرضا. میلیتاریسم و عقب ماندگی اقتصادی جهان سوم، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۲.
- ۳- بهزادی، حمید. اصول روابط بین الملل و سیاست خارجی، تهران، دهخدا، ۱۳۶۷.
- ۴- بابایی، غلامرضا. فرهنگ اصطلاحات روابط بین الملل، تهران، سفیر، ۱۳۶۹.
- ۵- برژینسکی، زیگنور. در جستجوی امنیت ملی، ابراهیم خلیلی، تهران، سفیر، ۱۳۶۹.
- ۶- بوافر، آندره. مقدمه‌ای بر استراتژی، مسعود کشاورز، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۶۹.
- ۷- بیلینس، جان. استراتژی معاصر، هوشنگ میرفخرایی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۰.
- ۸- پیشه‌ور. جزوه درسی توسعه و نوسازی سیاسی و جزوه درسی سیاست بین الملل، مقطع کارشناسی ارشد، تهران، دانشگاه آزاد اسلامی واحد مرکز، ۱۳۷۳.
- ۹- تافلر، الوین. موج سوم، شهین دخت خوارزمی، تهران، بینا، ۱۳۷۱.
- ۱۰- تافلر، الوین. جنگ و ضد جنگ در آستانه قرن ۲۱، شهین دخت خوارزمی، تهران، سیمرخ، ۱۳۷۲.
- ۱۱- تقفی عامری، ناصر. استراتژی معاصر و تحولات ژئوپولیتیک پس از دوران جنگ سرد، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۳.
- ۱۲- راهنما، سعید. شرکت‌های چند ملیتی و کشورهای توسعه نیافته، تهران، بی تا، ۱۳۵۷.
- ۱۳- فرانکل، جوزف. روابط بین الملل در جهان متغیر، (تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۶۹).
- ۱۴- روفن، کریستف. نظم نوین جهانی، هوشنگ لاهوتی، تهران، پازنگ، ۱۳۷۱.
- ۱۵- سیف‌زاده، سید حسین. جزوه درسی توسعه و نوسازی سیاسی، مقطع کارشناسی ارشد، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۷.
- ۱۶- قوام، سید عبدالعلی. اصول سیاست خارجی و سیاست بین الملل، تهران، سمت، ۱۳۷۰.
- ۱۷- قادری، سید علی. مجموعه مقالات سمینار تحول مفاهیم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۰.
- ۱۸- هونتزنیگو، ژاک. درآمدی بر روابط بین الملل، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸.
- ۱۹- هالستی، جی. مبانی تحلیل سیاست بین المللی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۳.
- ۲۰- کالینز، جان ام. استراتژی معاصر، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۳.
- ۲۱- لطفیان، سعیده. جزوه استراتژی، تهران، دانشگاه امام حسین (ع)، ۱۳۷۳.
- ۲۲- مقتدر، هوشنگ. حقوق بین الملل عمومی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۲.

● نشریات و روزنامه‌ها

- ۲۳- امینیان، بهادر. «تحول مفهوم امنیت ملی»، سیاست دفاعی، ش ۱، ۱۳۷۱.
- ۲۴- آگاهی، عباس. «تقویت ملل متحد: راهبردهای آینده»، سیاست خارجی، ش ۳، ۱۳۷۳.
- ۲۵- ابوالفتح، امیر علی. «امنیت در شرق اروپا»، مؤسسه تحقیقاتی و فرهنگی در راه نور، ش ۵۱، ۱۳۷۲.

- ۲۶- ازغندی، علی رضا. «بازدارندگی و نظم نوین جهانی»، سیاست دفاعی، ش ۲، ۱۳۷۳.
- ۲۷- اخوان زنجانی، داریوش. «ساختار جامعه بین الملل»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، ش ۸۶-۸۵، ۱۳۷۳.
- ۲۸- برژینسکی، زیگنور. پایان جنگ سرد و فراسوی آن، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، ش ۳۲، ۱۳۶۸.
- ۲۹- پیشگاه هادیان، حمید. منطقه گرایی و نقش آن در ساختار جامعه بین المللی، تهران، مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی، ۱۳۷۵.
- ۳۰- خزایی، هوشمند. «وابستگی متقابل»، از مجموعه مقالات سمینار بررسی تحول مفاهیم، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۰.
- ۳۱- دبیری، محمدرضا. «نهضت عدم تعهد»، از مجموعه مقالات سمینار بررسی تحول مفاهیم، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۰.
- ۳۲- راش، رابرت. «انگیزه ها و روند نظامی گری در جهان سوم»، مجید زنگنه، اطلاعات سیاسی و اقتصادی ش ۳۱، ۱۳۶۸.
- ۳۳- سیفزاده، سیدحسین. «تحول در مفهوم منافع ملی»، از مجموعه مقالات سمینار بررسی تحول مفاهیم، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۰.
- ۳۴- سیفزاده، سیدحسین. «نظم نوین جهانی، دوران گذار به تلفیق فردگرایی و جمع گرایی»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ش ۳۳، ۱۳۷۴.
- ۳۵- ساجدی، محمد. «مسابقه تسلیحاتی در جهان سوم»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، ش ۳۰، ۱۳۶۸.
- ۳۶- کریستوفر، وارن. «اولویت های استراتژیک امریکا در نظم نوین جهانی»، العالم، ش ۵۰۹.
- ۳۷- عظیمی، حسین. «الگوهای توسعه و نظم نوین جهانی»، فرهنگ و توسعه، ش ۱، ۱۳۷۱.
- ۳۸- لاریجانی، محمدجواد. «ماهواره و نظام اسلامی»، مجلس و پژوهش، ش ۱۲، ۱۳۷۳.
- ۳۹- لواسانی، احمد. «اعلامیه کنفرانس بین المللی محیط زیست در ریودوژانیرو»، سیاست خارجی، ش ۳-۲، ۱۳۷۱.
- ۴۰- مقتدر، هوشنگ. «امنیت دسته جمعی در تنوری و عمل»، سیاست خارجی، ش ۱، ۱۳۷۱.
- ۴۱- هافندرون، هلگا. «معمای امنیت»، سیاست خارجی، ش ۴، ۱۳۷۱.
- ۴۲- ابرار، ۱۳۷۱/۶/۱۲.
- ۴۳- اطلاعات، ۱۳۷۲/۲/۲۷، ۱۳۷۲/۵/۱۱، ۱۳۷۲/۷/۱۷، ۱۳۷۵/۶/۲۴.
- ۴۴- سلام، ۱۳۷۰/۶/۲.
- ۴۵- کیهان، ۱۳۷۰/۵/۶.

- 46- Buchan, Alastair. **War in Modern Society**, London, Collins, 1993.
- 47- Wolfers, Arnold. **Discord And Collaboration Politics**, Baltimore, John Hopkins University Press, 1962.
- 48- Hellrige, Don. Sloenm, John. **Organisation Behavior**, Newyork, West Publishing Co, 1976.
- 49- "Oxford Advanced Learners, Dictionary", As. Hornby, Fourth Edition, Oxford University Press, 1994.
- 50- Disills, David. **International Encyclopedia of Social Science**, U.S.A. Mcmillan, 1963.
- 51- "Concepts of Security", **Study Series**, No 14, U.N. Publication, 1986.
- 52- Robert, Mcnamara. "The Essence of Security", **Reflection in Offence**, Newyork, Harpper And Row Publishers, 1986.
- 53- Climbath, Stephen. **National Security Strategy**, Newyork, Pragar, 1984.
- 54- Mashat, **National Security in The Third World**, U.S.A. West View Press, 1985.
- 55- Aminian, Bahadur. **Evolution of National Security Concept**, Rawalpindi, N D C, 1997.
- 56- Alayppa, Multhiah. **The National Security of Developing States**, Malaysia, I S I S, 1987.
- 57- Buzan, Bary. **Peoples, States and Fears**, Chapel Hill, The University of North Carolina Press, 1993.
- 58- **Military Doctrine in Soviet**, Moscow, Voenizdat, 1976-1980.
- 59- Pinter, Walter. **Russian Military Thought**, Princeton University Press, 1980.
1993.
- 60- Deutsch, W.Karl. **The Analysis of International Relations**, Englwood Cliffs, Prentic Hall, 1993.
- 61- Turner, Stanfield. **Intelligence for a New World Order**, **Foreign Affairs**, 1994.
- 62- MC.Namara, Roberts. **Essence of Security**, Newyork Harper and Row, 1968.
- 63- The Military Balance. I.I.S.S London, **Sipri Year Book**, Stockholm, International Peace Research Institute.